

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
فہرست مطالب

جلسہ ۲۲ - ۱۳ / ۷ / ۹۲.....	۳
جلسہ ۲۳ - ۱۴ / ۷ / ۹۲.....	۱۵
جلسہ ۲۴ - ۲۰ / ۷ / ۹۲.....	۲۵
جلسہ ۲۵ - ۲۱ / ۷ / ۹۲.....	۳۴
جلسہ ۲۶-۲۲ / ۷ / ۹۲.....	۴۲
جلسہ ۲۷-۲۷ / ۷ / ۹۲.....	۵۳
جلسہ ۲۸-۲۸ / ۷ / ۹۲.....	۶۳
جلسہ ۲۹ - ۲۹ / ۷ / ۹۲.....	۷۳
جلسہ ۳۰ - ۴ / ۸ / ۹۲.....	۸۳



**درس خارج کلام**  
**بررسی مبانی و مسائل مهدویت**  
با محوریت کتب اربعہ

جلسات ۲۲ تا ۳۰  
ادلہ ولادت امام زمان 7 (۳)

استاد: آية الله طبعی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۹۳-۱۳۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

## مقدمه

موضوع بحث ما، راجع به ادله و روایاتی بود که دلالت بر ولادت امام زمان 7 داشت. تا کنون بیست و پنج روایت را نقل و بررسی کرده ایم. آخرین روایتی که بیان کردیم، روایت ابوالادیان بود و نکاتی<sup>۱</sup> را در مورد آن توضیح دادیم و در اینجا دو نکته دیگر را متذکر می شویم. یکی از آن نکات، مربوط به صاحب الزنج و دیگری مربوط به صقیل است که به بررسی این دو می پردازیم.<sup>۲</sup>

## بررسی صاحب الزنج

مرحوم طریحی در مجمع البحرین در مورد «الزنج» می فرماید:  
«الزَّنجُ» بكسر الزاى و الفتح لغة طائفة من السودان معروفة تسكن تحت خط الإستواء و ليس وراؤهم عمارة. قال بعضهم: و تمتد بلادهم من الغرب إلى بلاد

۱. ر. ک به جلسه بیستم ۹۲/۷/۷

۲. قسمت ذیل روایت ابوالادیان این بود: «... فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى الْمُعْتَمِدِ وَ كَشَفَ لَهُ ذَلِكَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِخَدَمِهِ فَقَبَضُوا عَلَى صَقِيلِ الْجَارِيَةِ فَطَالَبُوهَا بِالصَّبِيِّ فَأَنْكَرَتْهُ وَ ادَّعَتْ حَبْلًا بِهَا لَتَغْطِيَ حَالَ الصَّبِيِّ فَسَلَّمَتْ إِلَى ابْنِ أَبِي الشَّوَّارِبِ الْقَاضِي وَ بَعَثَهُمْ مَوْتٌ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ فَجَاءَهُ وَ خَرُوجُ صَاحِبِ الزَّنجِ بِالْبَصْرَةِ فَسُغِلُوا بِذَلِكَ عَنِ الْجَارِيَةِ فَخَرَجَتْ عَنْ أَيْدِيهِمْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (صدوق، کمال الدین، ج ۲ ص ۴۷۵)

الحبشة، و بعض بلادهم على نيل مصر، الواحد «زنجي» مثل روم و رومي<sup>۱</sup>  
زنج به کسر و فتح زاء، طایفه ای از سودانی ها هستند که معروفند و زیر خط استواء زندگی می کنند. بعضی گفته اند که سرزمین شان از غرب تا بلاد حبشه وسعت دارد و قسمتی از سرزمین آن ها، بر رود نیل امتداد یافته است.

## صاحب الزنج در مناقب ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب در مورد صاحب الزنج از خثعمی نقل می کند که:

«مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ عَزَمْتُ أَنْ أَسْأَلَ فِي كِتَابِي إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ 7 عَنْ أَكْلِ الْبَطِيخِ عَلَى الرَّيِّقِ وَ عَنْ صَاحِبِ الزَّنجِ فَأَنْسَيْتُ فَوَرَدَ عَلَيَّ جَوَابُهُ لَا يُؤْكَلُ الْبَطِيخُ عَلَى الرَّيِّقِ فَإِنَّهُ يُورَثُ الْفَالِجِ وَ صَاحِبُ الزَّنجِ لَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>۲</sup>

محمد بن صالح خثعمی گفت: تصمیم گرفتم که در نامه ای که برای امام حسن عسکری 7 نوشتم، از خوردن خربزه و صاحب زنج سوال کنم، هر چند فراموش کردم؛ ولی امام 7 در جواب نوشت قبل از خوردن صبحانه خربزه نخور که موجب فلج شدن، می شود و صاحب زنج از خاندان اهل بیت نیست.

## بیان مرحوم مجلسی در مورد صاحب الزنج

مرحوم مجلسی در ذیل این روایت، بیانی دارد که چنین است:

۱. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲؛ ص ۳۰۴

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب .، ج ۴، ص: ۴۲۹

«هو الذي خرج بالبصرة في زمانه 7 و ادعى أنه من العلويين و غلب عليها و قتل ما لا يحصى من الناس فنفاه 7 عن أهل البيت : و كان منفيًا عنهم : نسبا و مذهبا و عملا»<sup>۱</sup>

صاحب زنج در زمان امام عسکری 7 در بصره خروج کرد و ادعا کرد که از علویین است. او بصره را تصرف کرد و عده زیادی از مردم را کشت. امام 7 او را از خودش دور کرد. صاحب زنج از نظر نسب و ایده و مذهب و رفتار، نسبت به امام، بیگانه بود.

بیانی دیگر از مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در جلد ۵۱ بحار الانوار، ابتدا حدیثی قدسی را به نقل از کمال الدین، ذکر کرده و در آخر روایت هم، بیانی دارد. روایت مفصل است: (قسمتی از روایت و شاهد در روایت را نقل می کنیم)

«ابن إدريس عن أبيه عن محمد بن آدم عن أبيه عن ابن إياس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه يرفعه إلى ابن عباس قال قال رسول الله 9 لَمَّا عَرَجَ بِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ أَتَانِي النَّدَاءُ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لَيْتَكَ

رَبَّ الْعِظَمَةِ لَيْتَكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ فِيمَ اخْتَصَمَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى قُلْتُ إِلَهِي لَا عِلْمَ لِي فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ هَلَّا اتَّخَذْتَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ وَزَيْرًا وَ أَخَا وَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ إِلَهِي وَ مَنْ اتَّخَذْتُ تَخَيَّرَ لِي أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ مِنَ الْأَدَمِيِّينَ عَلِيًّا...»

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۹۷، اسماء و العالم.

شیخ صدوق در کمال الدین از عبد الله بن عباس، روایت می کند که پیغمبر اکرم 9 فرمود. در شب معراج ندای پروردگار را شنیدم که می فرمود: ای محمد! عرض کردم: بلی ای خدای با عظمت! خداوند وحی فرمود که: ای محمد! ساکنان عالم بالا در باره کدام موضوع بود که گفتگو نمودند؟ عرض کردم: خدایا نمی دانم. ندا رسید: آیا وزیر و برادر و جانشین در میان آدمیان برای خود انتخاب کرده ای؟ عرض کردم: پروردگارا! چه کسی را انتخاب کنم؟ خودت معین فرما! ندا رسید من علی را انتخاب کردم.

«...وَ آخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا أَنْجِي بِهِ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ أَهْدِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أُبْرِئُ بِهِ الْأَعْمَى وَ أَشْفِي بِهِ الْمَرِيضَ»

آخرین نفر از آن ها، کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد و زمین را از عدل و داد پر گرداند چنان که از ظلم و ستم پر باشد. به وسیله او بندگانم را از هلاکت نجات دهم و از گمراهی هدایت کنم، نابینا را بینا و بیمار را شفا دهم.

فَقُلْتُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَكُونُ ذَلِكَ إِذَا رَفِعَ الْعِلْمُ وَ ظَهَرَ الْجَهْلُ وَ كَثُرَ الْقِرَاءُ وَ قَلَّ الْعَمَلُ وَ كَثُرَ الْقَتْلُ وَ قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَ كَثُرَ الْفُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ وَ الْخَوْنَةَ ۱ وَ كَثُرَ الشُّعْرَاءُ وَ اتَّخَذَ أُمَّتَكَ قُبُورَهُمْ مَسَاجِدَ وَ

۱. امروزه نوامیس مسلمانان، به فتوای علمای وهابی در سوریه با عنوان جهاد نکاح، مباح می شود و خون مسلمانان، با رأی آنان، ریخته می شود.

حَلَّيْتُ الْمَصَاحِفُ وَ زُحْرَفَتِ الْمَسَاجِدُ وَ كَثُرَ الْجَوْرُ وَ الْفَسَادُ وَ ظَهَرَ الْمُنْكَرُ وَ أَمَرَ  
 أُمَّتَكَ بِهِ وَ نَهَى عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ اِكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النَّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ صَارَ  
 الْأُمَرَاءُ كُفْرَةً وَ أَوْلِيَاءُهُمْ فَجْرَةً وَ أَعْوَانُهُمْ ظَلَمَةً وَ ذَوُو الرَّأْيِ مِنْهُمْ فَسَقَةٌ»

عرض کردم الهی آنچه فرمودی کی واقع می‌شود؟ خدا وحی فرستاد:  
 موقعی که علم و دانش از میان برود و نادانی پدید آید، قاریان قرآن زیاد شوند  
 ولی عمل کم باشد، قتل نفس بسیار شود، فقهای هدایت‌گر قلیل، و فقهای  
 ضلالت پیشه و خیانتکار افزون گردند، و شاعران بسیار باشند! امت تو  
 قبرستانهای خود را مسجد کنند، و قرآنها را زینت دهند و مسجدها را منقش  
 گردانند، ظلم و فساد در همه جا شایع، و افعال قبیح در کوی و برزن آشکار  
 شود. امت تو مرتکب قبايح گردند و فضائل اخلاقی را زیر پا گذارند، مردها  
 به مردها و زنها به زنها اکتفا کنند، دولتها کافر و اولیاء امور فاجر، دستیاران آنها  
 ظالم و نمایندگان آنان فاسق گردند!

«وَ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثَةٌ خُسُوفٍ بِالْمَشْرِقِ وَ خَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَ خَسْفٌ بِجَزِيرَةِ  
 الْعَرَبِ وَ خَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ دُرَيْتِكَ يَتَّبِعُهُ الزُّنُوجُ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ  
 وَدِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ظُهُورُ الدَّجَالِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ مِنْ سِجِسْتَانَ وَ ظُهُورُ  
 السُّفْيَانِيِّ...»<sup>۱</sup>

در آن هنگام سه خسوف پدید آید: یکی در مشرق، و یکی در مغرب، و  
 دیگری در جزیره العرب. شهر بصره بوسیله شخصی از نسل تو که پیروان او

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۰

زنگیان میباشند، خراب شود. و مردی از اولاد حسین بن علی 7 قیام کند،  
 دجال از سیستان خروج نماید و سفیانی ظاهر گردد!

بیان مرحوم مجلسی در ذیل روایت:

ایشان در ذیل روایت می فرماید:

« و خراب البصرة إشارة إلى قصة صاحب الزنج الذي خرج في البصرة سنة  
 ست أو خمس و خمسين و مائتين و وعد كل من أتى إليه من السودان أن يعتقهم  
 و يكرمهم فاجتمع إليه منهم خلق كثير و بذلك علا أمره و لذا لقب صاحب الزنج  
 و كان يزعم أنه علي بن محمد بن أحمد بن عيسى بن زيد بن علي بن الحسين بن  
 علي بن أبي طالب 7.

عبارت «شهر بصره بوسیله شخصی از نسل تو که پیروان او زنگیان می‌باشند،  
 خراب شود» اشاره به داستان «صاحب الزنج» است که سال ۲۵۶ یا ۲۵۵ هجری  
 در بصره قیام کرد و به بومیان سودان وعده داد که اگر با وی همراهی کنند آنها را  
 از قید بردگی، آزاد نماید و مورد احترام و اکرام قرار دهد، پس جماعت بسیاری  
 از زنگیان به وی گرویدند و کارش بالا گرفت، و از این رو ملقب به «صاحب  
 الزنج» شد. (چون طرفداران او، زنگی بودند) و او گمان می کرد که علی بن  
 محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب  
 است. [«کان یزعم در عبارت، گویای این است که علامه مجلسی، چنین نسبتی  
 را قبول نداشت که قول امام عسکری 7 هم، شاهد آن است.]

«و قال ابن أبي الحديد و أكثر الناس يقدهون في نسبه و خصوصا الطالبيون و  
 جمهور النسابين علي أنه من عبد القيس و أنه علي بن محمد بن عبد الرحيم و

أمه أسدية من أسد بن خزيمه جدها محمد بن حكيم الأسدي من أهل الكوفة و نحو ذلك قال ابن الأثير في الكامل و المسعودي في مروج الذهب و يظهر من الخبر أن نسبه كان صحيحا.»

ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه مى گويد: بیشتر مردم - خصوصا سادات - نسب او را تخطئه مى کردند. و علماء نسب، معتقدند که وی از تیره عبد القيس و نامش على بن محمد بن عبد الرحيم و مادرش از بنى اسد دختر اسد بن خزيمه و جد مادرش محمد بن حكيم اسدى از اهل كوفه است. ابن اثير در كامل و مسعودى در مروج الذهب مى نويسند: از خبر [عبارت: وَ خَرَابُ الْبَصْرَةِ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ] استفاده مى شود که نسب وی درست است.

«ثم اعلم أن هذه العلامات لا يلزم كونها مقارنة لظهوره 7 إذ الغرض بيان أن قبل ظهوره 7 يكون هذه

الحوادث كما أن كثيرا من أشراف الساعة التي روتها العامة و الخاصة ظهرت قبل ذلك بدهور و أعوام و قصة صاحب الزنج كانت مقارنة لولادته 7 و من هذا الوقت ابتدأت علاماته إلى أن يظهر 7 على أنه يحتمل أن يكون الغرض علامات و لادته 7 لكنه بعيد»<sup>۱</sup>

سپس، باید دانست که این علائم، لازم نیست مربوط به وقت ظهور امام زمان 4 باشد. چه بسا، مقصود این است که پیش از ظهور آن حضرت، این حوادث روی می دهد، چنان که اکثر علائم روز قیامت که شیعه و سنی در کتب خود

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۲

آورده اند سالها و قرنها، پیش از قیامت آشکار می گردد. از این رو قیام صاحب الزنج همزمان ولادت با سعادت امام زمان 4 بوده و از همان موقع علائم وجود آن حضرت ظاهر گردید. البته احتمال دارد که علائم در این روایت، نشانه های ولادت امام زمان 4 باشند؛ هر چند چنین احتمالی بعید است.

نکته:

اگر، صاحب زنج هنگام تولد امام زمان 4 قیام کرده است، پس چگونه در روایت آمده است که: «... وَ خُرُوجُ صَاحِبِ الزَّيْنِجِ بِالْبَصْرَةِ فَشُغِلُوا بِذَلِكَ عَنِ الْجَارِيَةِ فَخَرَجَتْ عَنْ أَيْدِيهِمْ» (..و صاحب الزنج در بصره شورش کرد و بدین سبب از آن کنیز منصرف شدند و از دست آنها گریخت) و اینها پس از شهادت امام عسکری به وقوع پیوست.

جمع این دو جمله در این است که شروع حرکت صاحب زنج در زمان ولادت امام زمان 4 بوده است ولی اوج و شدت مبارزات او، بعد از حمله به خانه امام عسکری 7 بوده است که به واسطه خروج او و مشغولیت به او، کنیز [صقیل] رهایی یافت.

#### بررسی شخصیت صقیل

در ذیل روایت بیست و پنجم، آمده بود که: «...فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ عَلِيَّ الْمُعْتَمِدِ وَ كَشَفَ لَهُ ذَلِكَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِخَدْمِهِ فَقَبَضُوا عَلَيَّ صَقِيلَ الْجَارِيَةِ

فَطَالَبُوهَا بِالصَّبِيِّ فَأُنْكَرَتْهُ وَادَّعَتْ حَبْلًا بِهَا لِتُعْطَى حَالَ الصَّبِيِّ...»<sup>۱</sup>

(جعفر بن علی نزد معتمد خلیفه رفت و موضوع را به او گزارش داد، معتمد خدام خود را فرستاد و صیقل جاریه را گرفتند و از او مطالبه کودک را نمودند. ولی او منکر شد و مدعی شد آبستن و باردار است تا بدین وسیله کودک را از نظر آنها مخفی سازد.)

• در رابطه با مادر امام زمان 7 و نام صقیل، باید بحث شود که:

\* آیا صقیل در این روایت، مادر امام زمان 4، است و آیا مادر امام 7،

بنام صقیل هم ذکر شده است؟

\* آیا این بزرگوار کنیز بوده است یا آزاد؟

\* آیا مادر امام زمان 4، در حال حیات امام عسکری 7، از دنیا رفته

است و یا بعد از شهادت امام عسکری 7، از دنیا رفته اند؟

روایت

«قال أبو محمد (بن) شاذان رحمه الله : حدثنا محمد بن حمزة بن الحسن بن عبد الله بن العباس بن علي بن أبي طالب، صلوات الله عليه قال : سمعت أبا محمد 7 يقول: ولد ولي الله وحجته على عباده وخليفتي من بعدى، مختوناً، ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين عند طلوع الفجر، وكان أول من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع من الملائكة المقربين بماء الكوثر والسلسبيل، ثم غسلته عمتي حكيمة بنت محمد بن علي الرضا عليهما السلام قال (أبي محمد

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲ ص ۴۷۵

بن حمزة ظاهراً) أمه مليكة التي يقال لها بعض الأيام سوسن، وفي بعضها ريحانة، وكان صقيل ونرجس أيضا من أسمائها»<sup>۱</sup>

محمد بن حمزه (با سه واسطه به قمر بنی هاشم می رسد) از امام عسکری 7 نقل می کند که ایشان فرمود: ولی خداوند و حجت او بر بندگان و خلیفه بعد از من - در حالیکه ختنه شده بود- در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵، متولد شد. و اولین کسی که او را غسل داد، رضوان خازن بهشت با تعدادی از ملائکه های مقرب بود که با آب کوثر و سلسبیل او را شستشو دادند و سپس عمه ام، حکیمه او را شستشو داد.

راوی (محمد بن حمزه) می گوید که نام مادرامام زمان 4، ملیکه است که بعضی اوقات به او سوسن و بعضی زمان ها، ریحانه می گفتند و صقیل و نرجس هم از اسامی او بود.

### بیان قاموس الرجال

در آخر جلد ۱۲ قاموس الرجال مرحوم تستری، رساله ای بنام «رساله فی تواریخ النبى و الآل علیهم السلام» است که ملحق به جلد دوازدهم نموده اند. (این رساله ربطی به مباحث

۱. اربعون خاتون آبادی، کشف الحق، ص ۳۳، ح ۲ که از فضل بن شاذان نقل می کند، (منابع دیگری که این روایت را نقل می کنند: کفایة المهتدی : ح ۳۰؛ النجم الناقب : ص ۱۳ ب ۱ - كما فی کشف الحق، عن الغيبة للفضل بن شاذان، عن محمد بن علی بن حمزة بن الحسین بن عبید الله بن عباس بن علی بن أبی طالب علیه السلام؛ منتخب الأثر : ص ۳۲۰ ب ۱ ف ۳ ح ۱ - عن النجم الناقب)؛ معجم الاحادیث المهتدی، ج ۶، ص ۵۰

رجالی ندارد). مرحوم تستری، بعد از اینکه نام مادران ائمه :، را ذکر می کند، در مورد نام مادر امام زمان 4، می گوید:

«و أمّا أمّ الحجة 7 : فالمشهور أنّها أمّ ولد، فعن الرضا 7 في إخباره بالقائم 7 ابن سيّدة الإمام»<sup>۱</sup>

(امام رضا 7 فرمود: چهارمین فرزند از فرزندانم - امام مهدی 7 - فرزند سرور کنیزان است)

«و عن أمير المؤمنين 7 في أخبار كثيرة: بأبي ابن خيرة الإمام»<sup>۲</sup>

امیرالمومنین 7 فرمود: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد

«و نقل الشهيد<sup>۳</sup> قولاً كونها غير أمّ ولد و أنّها «مریم بنت زید العلویة» و یرده

أخبار كثيرة في كونه 7 ابن أمة، ما تقدّم و غيرها،

(شهید اول در دروس، قولی را نقل کرده است که مادر امام زمان 4، ام ولد نبوده است و او مریم دختر زید علویه می باشد. این قول - غیر ام ولد بودن - را روایات بسیاری رد می کند)

و منها: عن الصادق 7 في ردّ من ادعى القائيّة في محمّد بن عبد الله «أو لم يعلموا أنّه - أي القائم - ابن سببية؟ و كان ذلك من الاشتهار بمكان يعلمه بنو

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲؛ ص ۳۷۲ (...فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُطَهِّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ يُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ...)

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ۱۲۱ (... لَيُفَرِّجَنَّ اللَّهُ بَرَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةِ الْإِمَاءِ...)

۳. شهید ثانی، ج ۲، ص ۱۶

امیّة، فلم یکتث مروان بن محمّد بادعاء محمّد بن عبد الله، لذلك»

(از دلایل دیگری که مادر امام زمان، ام ولد بوده است این است که امام صادق 7، به شخصی که ادعای قائم بودن را می کرد، فرمود: مگر نمی دانید که «قائم» فرزند اسیر است؟ و شهرت این مسأله - کنیز بودن مادر امام زمان - به گونه ای بود که بنی امیه هم آن را می دانستند و به همین جهت، مروان به ادعای محمدبن عبدالله - ادعای قائم بودن - توجهی ننمود.

این مسأله کنیز بودن بقدری مشهور بود که میزان شناخت مدعیان مهدویت قرار می گرفت.

«و اختلف في اسمها، فقال المفيد: «نرجس» و رواه الإثبات و الإكمال في خبر موسى بن محمّد و خبر المطهري»<sup>۱</sup> «و قال أبو سهل النوبختي: «صيقل»<sup>۲</sup> و رواه الإكمال في خبر أبي عليّ الخيزراني»<sup>۳</sup>

إن شاء الله بقیه بحث را در جلسه بعد، دنبال می کنیم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. الإرشاد: ۳۴۶، إثبات الوصية: ۲۱۹، كمال الدين: ج ۲، صص ۴۲۴ و ۴۲۶.

۲. عنه في غيبة الشيخ بلفظ «صيقل» الغيبة: ۱۶۴

۳. كمال الدين: ج ۲، صص ۴۳۱ و ۴۳۲، و فيه: صيقل

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله  
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

## مقدمه

موضوع بحث ما، راجع به ادله و روایاتی بود که دلالت بر ولادت امام زمان 7 داشت. آخرین روایتی را - روایت بیست و پنجم - که بیان کردیم روایت ابوالادیان - خدمتکار امام عسکری - بود که این روایت را شیخ صدوق در کمال الدین<sup>۱</sup> ذکر کرده است. بعضی از عبارات در روایت را شرح داده و سپس متعرض چند نکته شدیم. یکی از آن نکات، مربوط به دستگیری صیقل بود که در روایت ذکر شده بود، (...ذَلِكَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِخَدْمِهِ فَقَبَضُوا عَلَيَّ صَقِيلَ الْأَجَارِيَةِ فَطَأَبُوهَا بِالصَّبِيِّ...) و بعضی قائل شده اند که صیقل، همان مادر امام زمان 4 است. ذکر همین نکته، ما را بر آن داشت تا بحث مختصری در مورد مادر امام زمان 4 داشته باشیم. این بحث، شامل چند محور بود که محور اول (کنیز و یا آزاده بودن مادر امام زمان) را توضیح دادیم و گفتیم که مشهور این است که مادر امام زمان، کنیز و یا ام ولد بوده است و ما هم چنین نظری را انتخاب کردیم. هر چند شهید اول در دروس، قولی را - با عنوان قیل - بیان می کنند که مادر آن حضرت، ام ولد نبوده است، بلکه مریم دختر زید علویه می باشد.

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲ ص ۴۷۵

محور دوم، مربوط به نام مادر امام زمان می شود که در اینجا به آن می پردازیم.

## نام مادر امام زمان 8

نام هایی که برای مادر آن حضرت نقل شده عبارتند از: نرجس، صیقل، سهیل، ملیحه، ملیکه، ریحانه، سوسن، حکیمه، و... و طبق نقل شاذ شهید اول، مریم دختر زید علویه می باشد ولی معروف همان نرجس است. تعدد اسم های آن بانو می تواند به اعتبارات دیگری مثل: لقب، وصف و... باشد<sup>۱</sup> اینجانب هم در کتاب تا ظهور، اسامی متعددی را که برای مادر امام زمان، نقل شده است، بیان نموده ام.

## بررسی زمان رحلت مادر امام زمان 8

آیا مادر امام زمان 4، در حال حیات امام عسکری 7، از دنیا رفته است و یا بعد از شهادت امام عسکری 7، از دنیا رفته اند؟ اگر قائل به قول اول - رحلت آن بانو در زمان حیات امام عسکری 7 - شدیم، دیگر نمی توان گفت که صیقل در این روایت، مادر امام زمان است. (زیرا در روایت بیان شده است که: «...فَنَحْنُ جُلُوسٌ إِذْ قَدِمَ نَفَرٌ مِنْ قَوْمٍ فَسَأَلُوا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ 7 فَعَرَفُوا مَوْتَهُ فَقَالُوا فَمَنْ نُعْزِي... ما نشسته بودیم

۱. مثلاً مرحوم محلاتی در ریاحین الشریعه، نزدیک به ۲۰۰ نام، برای صدیقه کبری، حضرت زهرا 3، نقل می کند.



که گروهی از اهل قم آمدند و از امام حسن عسکری 7 سراغ گرفتند و چون از شهادت آن حضرت باخبر شدند گفتند: به چه کسی تسلیت بگوئیم؟ بنابراین می توان گفت که صیقل در روایت یکی از کنیزهای آن حضرت بوده است.

مستند این قول، ظاهراً روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین از ابو علی خیزرانی نقل کرده است.

روایت اینگونه بیان شده است :

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْخَيْزَرَانِيُّ عَنْ جَارِيَةٍ لَهُ كَانَتْ أهدَاهَا لِأَبِي مُحَمَّدٍ 7 فَلَمَّا أَغَارَ جَعْفَرُ الْكَذَّابُ عَلَى الدَّارِ جَاءَتْهُ فَارَةً مِنْ جَعْفَرٍ فَتَزَوَّجَ بِهَا قَالَ أَبُو عَلِيٍّ فَحَدَّثَنِي أَنَّهَا حَضَرَتْ وِلَادَةَ السَّيِّدِ 7 وَ أَنَّ اسْمَهُ أُمُّ السَّيِّدِ صَقِيلٌ وَ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ 7 حَدَّثَهَا بِمَا يَجْرِي عَلَى عِيَالِهِ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا أَنْ يُجْعَلَ مِنْبَتُهَا قَبْلَهُ فَمَاتَتْ فِي حَيَاةِ أَبِي مُحَمَّدٍ 7 وَ عَلَى قَبْرِهَا لَوْحٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ هَذَا قَبْرُ أُمِّ مُحَمَّدٍ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ وَ سَمِعْتُ هَذِهِ الْجَارِيَةَ تَذْكُرُ أَنَّهُ لَمَّا وُلِدَ السَّيِّدُ 7 رَأَتْ لَهَا نُورًا ساطِعًا قَدْ ظَهَرَ مِنْهُ وَ بَلَغَ أَفْقَ السَّمَاءِ وَ رَأَتْ طُيُورًا بَيْضَاءَ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ وَ تَمْسُحُ أَجْنِحَتَهَا عَلَى رَأْسِهِ وَ وَجْهِهِ وَ سَائِرِ جَسَدِهِ ثُمَّ تَطِيرُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا مُحَمَّدٍ 7 بِذَلِكَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ تِلْكَ مَلَائِكَةٌ نَزَلَتْ لِلتَّبَرُّكِ بِهَذَا المَوْلُودِ وَ هِيَ أَنْصَارَةٌ إِذَا خَرَجَ»<sup>۱</sup>

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲ ص ۴۳۱

ابو علی خیزرانی از قول کنیزی که به امام یازدهم 7 هدیه کرده بود - بعد از آنکه جعفر کذاب خانه امام را غارت کرد و کنیز را نزد خودش نگه داشت، ولی کنیز از دست جعفر گریخت - و سپس با او (پس از رهایی از دست جعفر) ازدواج می کند، نقل کرده که در ولادت امام زمان 7 حاضر بوده و نام مادر امام زمان صقیل بوده است. و امام یازدهم 7 از حوادثی که برای خانواده اش (بعد از شهادت خودش) رخ می دهد، مادر امام را خبردار می سازد. [به همین جهت] مادر امام زمان 7 از خداوند درخواست مرگ می کند تا شاهد چنین حوادثی نباشد. لذا او در زمان امام عسکری 7 از دنیا می رود که بر سر قبرش لوحی است که بر آن نوشته است این قبر ام محمد است.

ابو علی گوید از همین کنیز شنیدم که می گفت چون امام زمان 7 متولد شد برای او نور درخشانی دیدم که از او آشکار شد و تا آسمان رسید و مرغان سپیدی دیده بود که از آسمان فرود می آمدند و پره های خود را به سر و صورت و سائر اعضای بدن آن حضرت، می سائیدند و پرواز می کردند و ما [این جریان] را به امام عسکری 7 خبر دادیم، ایشان لبخندی زد و فرمود: اینها فرشتگانند که برای متبرک شدن به این مولود نازل شده اند و همین ها، در هنگام ظهور، جزء یاران آن حضرت می باشند.

#### شخصیت ابوعلی خیزرانی

نامی از ابوعلی خیزرانی در کتب رجالی نیافتیم، مرحوم تستری در قاموس خود به همین جریان، اشاره می کند ولی از مدح و ذم او سخنی به میان نمی آورد. مگر ما با توجه به این روایت و روایات دیگر منقول از ابوعلی، قائل به

شیعی بودن وی شویم.

مستند قول دوم (رحلت مادر امام زمان بعد از شهادت امام عسکری)

مرحوم نجاشی در رجال خود در مورد مادر امام زمان می گوید:

«محمد بن علی بن حمزة بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن اُبی طالب 7 أبو عبد الله، ثقة، عین فی الحدیث، صحیح الاعتقاد، له رواية عن اُبی الحسن و اُبی محمد 8، و اتصال مکاتبة، و فی داره حصلت أم صاحب الأمر 7 بعد وفاة الحسن 7.»<sup>1</sup> یعنی محمد بن علی... ثقة و شخصیتی برازنده در علم حدیث است او از نظر امام هادی و عسکری روایت نقل می کند و همیشه با آنان نامه نگاری داشت و مادر امام زمان پس از شهادت امام عسکری در خانه این شخص، سکونت می کرد.

مرحوم تستری پس از نقل این جریان، می فرماید :

«و هو دال علی بقائها بعد العسکری 7»<sup>2</sup>

محوری دیگر، از زندگی مادر امام زمان

آیا مادر امام زمان، یکی از کنیزان حضرت حکیمه است و یا یکی از اسراء روم بوده است؟ در اینجا دو قول وجود دارد که مرحوم تستری در قاموس، دو قول را بیان کرده است.

۱. رجال النجاشی، ص: ۳۴۸

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۶۲

بیان مرحوم تستری

مرحوم تستری در زمینه کنیز بودن و یا جزء اسراء بودن مادر امام زمان، می فرماید:

«و اختلفت الأخبار أيضا فی كونها من جوارى حكيمة التي ربّتها و أهدتها إلى العسکری 7 أو من اسراء الروم و اشتراها الهادی 7؟ و المفهوم من المسعودی الأوّل»

آیا مادر امام زمان از کنیزان حکیمه بوده است که حضرت حکیمه او را پرورش داده و تربیت نموده و سپس به برادرش امام عسکری 8، هدیه کرده است و یا این که مادر امام زمان از اسراء روم بوده و توسط امام هادی 7 خریداری شده است، روایات در این زمینه مختلف است. آنچه که از اثبات الوصیه مسعودی، برمی آید، اثبات قول اول - مادر امام زمان از کنیزان حکیمه - است.

مرحوم تستری، قول اثبات الوصیه را نقل می کند:

«قال فی الإثبات: روی لنا الثقات من مشايخنا ان بعض أخوات اُبی الحسن

7 علی بن محمد 7 كانت لها جارية ولدت فی بيتها و ربّتها تسمی نرجس فلما كبرت و عبلت دخل أبو محمد 7 فنظر إليها فأعجبته.

مؤلف کتاب اثبات الوصیه می گوید: موثقین از مشایخ ما روایت کرده اند که یکی از خواهران امام هادی - حضرت حکیمه - کنیزی داشت که تولد و رشد و تربیت او در خانه وی و نامش نرجس بود پس هنگامی که کنیز بزرگ شد و به سن ازدواج رسید، امام عسکری نگاهی از روی تعجب، به او نمود.

فَقَالَتْ عَمَّتُهُ: أَرَاكَ تَنْظُرُ إِلَيْهَا؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: اني ما نظرت إليها إلّا متعجبا! أما ان المولود الكريم على الله - جل و علا - يكون منها ثم أمرها ان تستأذن أبا الحسن في دفعها إليه، ففعلت، فأمرها بذلك.

عمه امام عسکری گفت: طالب این کنیز هستی؟ امام عسکری 7 فرمود: من از روی تعجب به او نگاه می کنم زیرا مولودی که عزیز خداست از این کنیز بوجود می آید. سپس امام عسکری 7 به عمه خویش، امر نمود تا برای ازدواج با کنیز از پدرش اجازه بگیرد و حضرت حکیمه چنین کاری را انجام داد و امام هادی 7 امر به چنین کاری نمودند.

و روی فی خبر آخر عن جماعة من الشيوخ بإسنادهم عن حکیمة کیفیة تولّده 7 (إلی أن قال) قالت، فقلت له: ممّن يكون هذا المولود یا سیّدی؟ فقال من جاریتک نرجس»<sup>۱</sup>

و در خبری دیگر از جماعتی از شیوخ در باب کیفیت تولد امام زمان 7 نقل شده است که وقتی امام عسکری 7، خبر تولد فرزندی را به عمه اش حکیمه، می دهد، ایشان سوال می کند: از چه کسی، چنین فرزندی متولد می شود؟ امام می فرماید: از نرجس، کنیز تو متولد می شود.

نکته (استاد): گرچه در این روایت آمده است که حضرت نرجس از کنیزان حکیمه می باشد ولی این مطلب منافاتی ندارد که پس از خرید کنیز توسط امام هادی، جهت تربیت و آشنایی با مسائل به خواهرش، حضرت حکیمه سپرده

۱. مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۵۷

شود.

مرحوم تستری برای اثبات قول اول، شاهی دیگری هم می آورد و آن، روایت کمال الدین است:

«و روی الإكمال أيضا فی باب مولده 7 بإسناده عن حکیمة قالت: كانت لی جاریة یقال لها: «نرجس» فزارنی ابن أخی فأقبل یحدق النظر إليها...»<sup>۱</sup>

سپس، مرحوم تستری می فرماید: با اینکه شیخ صدوق روایتی را برای اثبات قول اول، نقل می کند، ولی متمایل به قول دوم - مادر امام یکی از اسراء رومی می باشد - است. زیرا ایشان، روایتی را نقل می کند که مادر امام زمان، دختر یوشع فرزند قیصر است و امام هادی، شخصی را مأمور می سازد تا او را خریداری نماید.

«و مال الصدوق إلی الثانی، فقال فی الإكمال باب «ما روی فی نرجس امّ القائم 7: و اسمها «ملیکة» بنت یوشعاء بن قیصر الملک. و روی بإسناده عن بشر بن سلیمان النخّاس بعث الهادی 7 له بشرائها و هو خبر طویل<sup>۲</sup> و إن روی فی باب مولده 7 ما یعارض هذا، كما تقدّم.

مرحوم تستری می فرماید: شیخ مفید هم موید قول دوم می باشد، زیرا زیارتی را برای مادر امام زمان، نقل می کند که حاکی از اسیربودن آن بانو، می نماید.

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۷

۲. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷

«و هو المفهوم أيضا من المفيد حيث ذكر زيارة لها و فيها: «المخطوبة من روح الله الأمين و من رغب في وصلتها سيّد المرسلين» و الظاهر أنّ الزيارة إنشاء منه أخذًا من خبر النّخاس المتقدّم

مرحوم تستري، می فرماید: اصح همان قول اول - مادر امام زمان از کنیزان حضرت حکیمه بوده است - می باشد، زیرا روایت آن هم صحیح است (ایشان به روایات قائلین به قول دوم، اشکال سندی وارد می سازد که این اشکال بر روایت قول اول هم وارد است، إن شاء الله بحث خواهیم کرد)

«و الظاهر أصحّية القول الأوّل و أصحّية خبره»

مرحوم تستري می فرماید: مرحوم نعمانی هم قائل به قول دوم می باشد. زیرا روایتی را نقل می کند که امام زمان 7 را فرزند کنیز سوداء، معرفی می نماید.

و هو المفهوم من النعمانی أيضا حيث قال في باب ما روى في الغيبة - بعد روايته بإسناده عن الكناسي عن الباقر 7 «أنّ صاحب هذا الأمر فيه شبه من يوسف، ابن أمة سوداء يصلح الله له أمره في ليلة» و روايته أخبار اخر - : (مرحوم نعمانی، پس از ذکر روایت، می فرماید):

فاعتبروا يا اولي الأبصار الناظرة بنور الهدى و القلوب المسلمة من الغمر المشرقة بالإيمان و الضياء بهذا القول! قول الإمامين الباقر و الصادق عليهما السلام في الغيبة و ما في الغائب من شبه الأنبياء، ثمّ من الاستتار و الخوف، و أنّه

ابن أمة سوداء يصلح الله له أمره في ليلة و تأملوه حسنا...»<sup>۱</sup>

مرحوم تستري، اشکالی به کلام جناب نعمانی وارد می سازد که اگر او دختر یوشع فرزند قیصر پادشاه بوده است، پس نمی تواند کنیز سیاه باشد

«فإن بنت يوشعا بن قیصر لم تكن أمة سوداء»<sup>۲</sup>

استاد: چنین اشکالی وارد نمی باشد زیرا این بیان، می تواند از باب غلبه باشد زیرا غالب کنیزها از اطراف افریقا بوده که سیاه چرده بوده اند.

بیان مرحوم تستري در مورد همسر امام زمان

و أمّا الهادی و العسکری 8 فلم تقف لهما علی ذکر زوجة، بل امّ أولاد.

كما أنّ الحجّة 7 لم تقف علی ذکر زوجة له أو امّ ولد<sup>۳</sup> إلاّ ما عن مصباح

الكفعمی من أنّ زوجته 7 أحد بنات أبي لهب<sup>۴</sup>

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. نعمانی، الغيبة، ۱۶۵

۲. تستري، قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۶۴

۳. تستري، قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۷۵

۴. الموجود في المصباح: زوجته من بنات أبي لهب، راجع ص ۵۲۳.

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله  
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما راجع به اثبات ولادت و وجود امام زمان 7 است و در این زمینه روایات متعددی را نقل کردیم. آخرین روایت، روایت ابوالادیان بود که متن و توضیح روایت را مطرح کردیم و در اینجا به دو نکته پایانی دیگر، اشاره می کنیم.

نکته اول

منابعی که این حدیث را نقل کرده اند عبارتند از:

- شیخ صدوق در کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۵، باب ۴۳
- ابن حمزه طوسی (قرن ۶) در الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۲ ح ۵۴۴، از کمال الدین نقل می کند (ایشان صاحب دو کتاب دیگر هم به نام های الوسیله و الوسیط می باشد که سید ابوالحسن اصفهانی ؛ به کتاب الوسیله، نظر خاصی داشتند)
- فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱) در نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، ص ۲۲۸
- حر عاملی (۱۱۰۴) در إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۴۸۵ و ص ۹۸۲

• بحرانی (م. ۱۱۰۷) در حلیه الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار :  
ج ۵ ص ۱۹۵ و در کتاب مدینه معاجز الأئمة الإثنی عشر ج ۷ ص ۶۱۱ و در کتاب تبصره الولی، ص ۱۲۷

• مجلسی (م. ۱۱۱۰) در بحار الانوار در ۲ جا، ج ۵۰ ص ۳۳۲ و ج ۵۲ ص ۶۲ از کمال الدین

• صافی در منتخب الاثر، ص ۳۶۷

• قندوزی در ینابیع الموده (اهل سنت) ج ۳، ص ۳۲۵ از کمال الدین

نکته دوم: (سند روایت)

«وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ حَبَابٌ حَدَّثَنِي أَبُو الْأَدْيَانِ قَالَ قَالَ عَقِيدُ الْخَادِمِ وَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ خَيْرَوَيْهِ التُّسْتَرِيُّ وَقَالَ حَاجِزُ الْوَشَاءِ كُلُّهُمْ حَكَوْا عَنْ عَقِيدِ الْخَادِمِ وَقَالَ أَبُو سَهْلٍ بْنُ نُوَيْخَةَ قَالَ عَقِيدُ الْخَادِمِ...»

سند مرحوم صدوق به ابوالحسن علی بن محمد بن حباب منتهی می شود و ایشان از ابوالادیان نقل می کند.

البته در کمال الدین محمد بن علی بن حباب و خشاب هم ذکر شده است. بنده نام ایشان - علی بن محمد بن حباب - را در کتب رجالی نیافتم. این روایت به فرض مجهول بودن راوی، ضرری به اصل وجود ولادت حضرت نمی زند. ضمن اینکه به این روایت اعتناء، شده است و بعضی از بزرگان ما هم، این روایت را نقل کرده اند.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفُ بِالْكَرْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبُغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنُ سَهْلِ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ قَالَ: كُنْتُ امْرَأً لِهَجَاءِ بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُشْتَمَلَةِ عَلَى غَوَامِضِ الْعُلُومِ وَ دَقَائِقِهَا كَلِفًا بِاسْتِظْهَارِ مَا يَصِحُّ لِي مِنْ حَقَائِقِهَا مُغْرَمًا بِحِفْظِ مُشْتَبِهَيْهَا وَ مُسْتَعْلَقَيْهَا شَحِيحًا عَلَى مَا أَظْفَرُ بِهِ مِنْ مُعْضَلَاتِهَا وَ مُشْكَلَاتِهَا مُتَعَصِّبًا لِمَذْهَبِ الْإِمَامِيَّةِ رَاجِعًا عَنِ الْأَمْنِ وَ السَّلَامَةِ فِي انْتِظَارِ التَّنَازُعِ وَ التَّخَاصُمِ وَ التَّعَدُّى إِلَى التَّبَاغُضِ وَ التَّشَاتِمِ مُعَيَّبًا لِلْفِرْقِ ذَوِي الْخِلَافِ كَاشِفًا عَنْ مَثَالِبِ أَيْمَتِهِمْ هَتَاكًا لِحُجُبِ قَادَتِهِمْ إِلَى أَنْ بُلِيَتْ بِأَشَدِّ النَّوَاصِبِ مَنَازِعَةً وَ أَطْوَلِهِمْ مُخَاصَمَةً وَ أَكْثَرِهِمْ جَدَلًا وَ أَشْنَعِهِمْ سُؤَالَ وَ أَثْبَتِهِمْ عَلَى الْبَاطِلِ قَدَمًا

سعد بن عبد الله قمی گوید من مرد علاقمندی بودم به جمع آوری کتبی که دارای غوامض و دقائق علوم بود و حریص بودم به درک کردن حقائق درست دانش و آزمند حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آن بودم و بر آنچه از مشکلات و معضلات مسائل علمی دست می‌یافتم و آن‌ها را با حرص شدید نگه داری و حفظ می‌کردم و در عین حال نسبت به مذهب امامیه تعصب داشتم. رویگردان از امن و سلامتی و مشتاق نزاع و خصومت بودم. دنبال کینه‌ورزی و بدگفتن می‌گشتم و به آواز بلند فرقه‌های مخالف امامیه را نکوهش می‌کردم و معایب پیشوایان آنها را برملا می‌کردم و آبروی پیشوایان آنها را می‌بردم تا گرفتار شخصی شدم که از همه ستیزه‌جو تر و در خصومت پایدارتر و در جدل

زبردست تر و در پرسش و طرح سؤال مبرزتر و بر مذهب باطل خود پابرجاتر بود.

فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَ أَنَا أَنَاظِرُهُ تَبًّا لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ يَا سَعْدُ إِنَّكُمْ مَعَاشِرَ الرَّافِضَةِ تَقْصِدُونَ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بِالطَّعْنِ عَلَيْهِمَا وَ تَجْحَدُونَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا يَتَّهَمُهُمَا وَ إِمَامَتَهُمَا هَذَا الصَّدِيقَ الَّذِي فَاقَ جَمِيعَ الصَّحَابَةِ بِشَرَفِ سَابِقَتِهِ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَا أَخْرَجَهُ مَعَ نَفْسِهِ إِلَى الْغَارِ إِلَّا عَلِمًا مِنْهُ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّهُ هُوَ الْمُقَدَّلُ لِأَمْرِ التَّوَالِدِ وَ الْمُتَلَقَى إِلَيْهِ أَرْمَةٌ الْأُمَّةِ وَ عَلَيْهِ الْمَعْوَلُ فِي شَعْبِ الصَّدْعِ وَ لَمْ الشَّعْثِ وَ سَدِّ الْخَلَلِ وَ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ تَسْرِيبِ الْجِيُوشِ لِفَتْحِ بِلَادِ الشَّرْكِ وَ كَمَا أَشْفَقَ عَلَى نُبُوتِهِ أَشْفَقَ عَلَى خِلَافَتِهِ إِذْ لَيْسَ مِنْ حُكْمِ الْإِسْتِثَارِ وَ التَّوَارِي أَنْ يَرُومَ الْهَارِبُ مِنَ الشَّرِّ مُسَاعِدَةً إِلَى مَكَانٍ يَسْتَخْفِي فِيهِ وَ لَمَّا رَأَيْنَا النَّبِيَّ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْبَانِجِحَارِ وَ لَمْ تَكُنِ الْحَالُ تُوجِبُ اسْتِدْعَاءَ الْمُسَاعِدَةِ مِنْ أَحَدٍ اسْتَبَانَ لَنَا قَصْدُ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي بَكْرٍ لِلْغَارِ لِلْعَلَّةِ الَّتِي شَرَحْنَاهَا وَ إِتْمَا أَبَاتَ عَلِيًّا عَلَى فِرَاشِهِ لِمَا لَمْ يَكُنْ يَكْتَرِثُ بِهِ وَ لَمْ يَحْفَلْ بِهِ لِاسْتِثْقَالِهِ وَ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهُ إِنْ قُتِلَ لَمْ يَتَعَذَّرْ عَلَيْهِ نَصَبُ غَيْرِهِ مَكَانَهُ لِلْخُطُوبِ الَّتِي كَانَ يَصْلُحُ لَهَا قَالَ سَعْدٌ فَأَوْرَدَتْ عَلَيْهِ أَجْوِبَةً شَتَّى فَمَا زَالَ يُعَقِّبُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِالنَّقْضِ وَ الرَّدِّ عَلَى...

یک روز که من با او مناظره می‌کردم گفت ای سعد، وای بر تو و اصحاب رافضی تو. زبان به طعن مهاجر و انصار می‌گشایید و ولایت و امامت آنها را از طرف رسول خدا (ص) انکار می‌کنید، این ابو بکر صدیق است که بر همه صحابه به شرف سابقه در ایمان برتری دارد. تو نمی‌دانی که رسول خدا او را با خود به غار نبرد مگر برای آنکه می‌دانست خلافت بعد از او از آن اوست و

او است که امر تأویل به او سپرده است و زمام امت اسلامی بدو واگذار شده و در جمع آوری تفرقه و جبران شکست‌ها به او اعتماد شده است و در سد خلل و اقامه حدود و لشکرکشی برای فتح کشورهای مشرکین باو تکیه گردیده است و چنانچه پیغمبر بر نبوت خود می‌ترسید بر خلافت خود هم می‌ترسید زیرا شخص گریزان که خود را پنهان می‌کند و از دست دشمن متواریست معمولاً در مقام کمک و مساعدت از دیگری بر نمی‌آید و او را به مخفیگاه خود راه نمی‌دهد و چون ما می‌دانیم که پیغمبر در این هجرت قصد کناره‌گیری و گریز داشت و وضعیت مقتضی کمک و مساعدت از احدی نبود مقصود رسول خدا از اینکه ابو بکر را با خود در غار برد روشن می‌شود و علتش همانست که شرح دادیم و همانا علی را در فراش خود خوابانید چون باو اعتنائی نداشت و با او همسفر نشد چون با او خوش نداشت و میدانست که اگر کشته شود میتواند دیگری را برای مشکلاتی که در عهده او است بجای او انتخاب کند، سعد گوید من در جوابش بیانات متعددی ذکر کردم و او هر یک را نقض کرد و مردود دانست

قَالَ سَعْدٌ فَصَدَرْتُ عَنْهُ مُزَوَّرًا قَدْ انْتَفَخَتْ أَحْشَائِي مِنَ الْغَضَبِ وَ تَقَطَّعَ كَبِدِي مِنَ الْكُرْبِ وَ كُنْتُ قَدْ اتَّخَذْتُ طُومَارًا وَ أُثْبِتُ فِيهِ نَيْفًا وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيبًا عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَيْرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ 7 فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِدًا نَحْوَ مَوْلَانَا بِسْرٍ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ بِخَيْرٍ لِحَاقِكَ بِي قُلْتُ الشُّوقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئَلَةِ قَالَ قَدْ تَكَافَيْنَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّةِ الْوَّاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ

بِ الْقَرَمِ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ 7 وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاذِلِ فِي التَّوِيلِ وَ مَسَاكِلِ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكُمَا الصُّحْبَةَ الْمُبَارَكَةَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضَمَّةٍ بَحْرٍ لَنَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا

سعد گوید: من با تزویر خود را از دست او رهانیدم ولی از خشم اندرونم پر شده بود و از غصه نزدیک بود جگرم پاره پاره شود، و من پیش از آن طوماری تهیه کرده بودم و در آن چهل و چند مسأله دشوار را نوشته بودم که پاسخگویی برای آنها نیافته بودم و می‌خواستم از عالم شهر خود احمد بن اسحاق که مصاحب مولایمان ابو محمد 7 بود پرسش کنم و به دنبال او رفتم، او به قصد سرّ من رای و برای شرفیابی حضور امام 7 از قم بیرون رفته بود و در یکی از منازل راه به او رسیدم و چون با او مصافحه کردم گفتم: خیر است، گفتم: اولاً مشتاق دیدار شما بودم و ثانیاً طبق معمول سؤالیهایی از شما دارم، گفتم: در این مورد با هم برابر هستیم، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابو محمد 7 هستم و می‌خواهم مشکلاتی در تأویل و معضلاتی در تنزیل را از ایشان پرسش کنم، این رفاقت میمون و مبارک است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائبش تمام و غرائبش فانی نمی‌شود و او امام ما است.

فَوَرَدْنَا سِرًّا مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنُ بِالْخَوْلِ عَلَيْهِ وَ كَانَ عَلَى عَاتِقِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ جِرَابٌ قَدْ غَطَّاهُ بِكِسَاءٍ طَبْرِيٍّ فِيهِ مِائَةٌ وَ سِتُونَ صُرَّةً مِنَ الدَّنَانِيرِ وَ الدَّرَاهِمِ عَلَى كُلِّ صُرَّةٍ مِنْهَا خَتْمٌ صَاحِبِهَا قَالَ سَعْدٌ فَمَا شَبَّهْتُ وَجْهَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ 7 حِينَ غَشِينَا نُورَ وَجْهِهِ إِلَّا بِبَدْرٍ قَدْ اسْتَوْفَى مِنْ

لَيَالِيهِ أَرْبَعًا بَعْدَ عَشْرٍ وَ عَلَى فَخِذِهِ الْأَيْمَنِ غُلَامٌ يُنَاسِبُ الْمُشْتَرَى فِي الْخَلْقَةِ وَ  
 الْمُنْظَرِ عَلَى رَأْسِهِ فَرْقٌ بَيْنَ وَفَرْتَيْنِ كَأَنَّهُ أَلْفٌ بَيْنَ وَآوَيْنِ وَ بَيْنَ يَدَيِ مَوْلَانَا رَمَانَةٌ  
 ذَهَبِيَّةٌ تَلْمَعُ بَدَائِعَ نُفُوشِهَا وَسَطَ غَرَائِبِ الْفُضُوصِ الْمُرَكَّبَةِ عَلَيْهَا قَدْ كَانَ أَهْدَاهَا إِلَيْهِ  
 بَعْضُ رُؤَسَاءِ أَهْلِ الْبُصْرَةِ وَ بِيَدِهِ قَلَمٌ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْطُرَ بِهِ عَلَى الْبَيَاضِ شَيْئًا قَبِضَ  
 الْغُلَامُ عَلَى أَصَابِعِهِ فَكَانَ مَوْلَانَا يُدْخِرُ الرَّمَانَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ يَشْغَلُهُ بِرَدِّهَا كَمَا  
 يَصْدَهُ عَنْ كِتَابَةِ مَا أَرَادَ

بعد از آن با هم به سامراً در آمدیم و به در خانه مولایمان رسیدیم، اجازة  
 خواستیم و برای ما اذن دخول صادر شد و بر شانہ احمد بن اسحاق انبانی بود  
 کہ آن را زیر یک عبای طبری پنهان کرده بود و در آن یک صد و شصت کیسه  
 دینار و درهم بود و سر هر کیسه را صاحبش مهر زده بود. سعد گوید: من  
 نمی‌توانم مولای خود ابو محمد 7 را، در آن لحظه که دیدار کردم و نور  
 سیمایش، ما را فرا گرفته بود به چیزی جز ماه شب چهارده تشبیه کنم. و بر  
 زانوی راستش پسر بچه‌ای نشسته بود کہ در خلقت و منظر مانند ستاره مشتری  
 بود و بر سرش فرقی مانند الف بین دو «واو» بود و در پیش روی مولای ما  
 اناری طلایی بود کہ نقشهای بدیعش در میان دانه‌های قیمتی آن می‌درخشید کہ  
 آن را یکی از رؤسای بصره تقدیم کرده بود و در دست امام عسکری 7 قلمی  
 بود کہ چون می‌خواست بر صفحه کاغذ چیزی بنویسد آن کودک انگشتانش را  
 می‌گرفت و مولای ما آن انار طلایی را در مقابلش رها می‌کرد و او را به آوردن  
 آن سرگرم می‌کرد تا او را از نوشتن باز ندارد.

فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَأَلْطَفَ فِي الْجَوَابِ وَأَوْمَأَ إِلَيْنَا بِالْجُلُوسِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ كِتَابَةِ

الْبَيَاضِ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جِرَابَهُ مِنْ طَيِّ كِسَائِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ  
 يَدَيْهِ فَنَظَرَ الْهَادِيَ 7 إِلَى الْغُلَامِ وَقَالَ لَهُ يَا بَنِي فُضَّ الْخَاتَمِ عَنْ هَدَايَا شَيْعَتِكَ وَ  
 مَوَالِيكَ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ أَيْجُوزُ أَنْ أُمَدَّ يَدًا طَاهِرَةً إِلَى هَدَايَا نَجَسَةٍ وَ أَمْوَالٍ رَجَسَةٍ  
 قَدْ شَيَّبَ أَحْلَاهَا بِأَحْرَمِهَا فَقَالَ مَوْلَايَ يَا ابْنَ إِسْحَاقَ اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ لِيُمَيِّزَ مَا  
 بَيْنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مِنْهَا فَأَوَّلُ صُرَّةٍ بَدَأَ أَحْمَدُ بِإِخْرَاجِهَا قَالَ الْغُلَامُ هَذِهِ لِفُلَّانِ بْنِ  
 فُلَّانٍ مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ تَشْتَمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سِتِّينَ دِينَاراً فِيهَا مِنْ ثَمَنِ حَجِيرَةٍ بَاعَهَا  
 صَاحِبُهَا وَ كَانَتْ إِرْثًا لَهُ عَنْ أَبِيهِ خَمْسَةً وَ أَرْبَعُونَ دِينَاراً وَ مِنْ أَثْمَانِ تِسْعَةِ أَثْوَابٍ  
 أَرْبَعَةَ عَشَرَ دِينَاراً وَ فِيهَا مِنْ أُجْرَةِ الْحَوَانِيتِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرٍ»<sup>۱</sup>

بر او سلام کردیم و او پاسخ گرمی داد و اشاره فرمود که بنشینیم و چون از  
 نوشتن نامه فارغ شد، احمد بن اسحاق انبانش را از زیر عبایش بیرون آورد و  
 آن را در مقابلش نهاد. امام 7 به آن کودک نگاه کرد و گفت: پسر جان! مهر  
 هدایای شیعیان و دوستانت را باز کن. او گفت: ای مولای من! آیا رواست  
 دست طاهر را به هدایای نجس و اموال پلیدی که حلال و حرامش به یک  
 دیگر در آمیخته است دراز کنم؟ و مولایم فرمود: ای ابا اسحاق! آنچه در انبان  
 است بیرون بیاور تا حلال و حرام آن را جدا کند و چون اولین کیسه را احمد  
 از انبان بیرون آورد، آن کودک گفت: این کیسه از آن فلان بن فلان است که در  
 فلان محله قم ساکن است و در آن شصت و دو دینار است که چهل و پنج

۱. کلمه هادی یا سهو قلم از نساخ است و یا باید گفت لقب عام همه ائمه اطهار می باشد.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴



دینار آن مربوط به بهای فروش زمین سنگلاخی است که صاحبش آن را از پدر خود به ارث برده و چهارده دینار آن مربوط به بهای نه جامه و سه دینار آن مربوط به اجاره مغازه هاست.

إن شاء الله بقیه روایت را در جلسه آینده بیان می نمایم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

### جلسه ۲۵ - ۹۲/۷/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء

#### مقدمه

بحث ما راجع به نقل و بررسی ادله ولادت امام زمان 4 است. در جلسه قبل، مقداری از متن روایت بیست و ششم را که شیخ صدوق از عبدالله بن سعد اشعری، نقل کرده بود، بیان کردیم و اکنون مابقی متن را بیان کرده و سپس به ذکر منابع روایت و طرح اشکالات سندى و شرح حدیث و بررسی شبهات در روایت، می پردازیم.

#### ادامه روایت بیست و ششم

«فَقَالَ مَوْلَانَا صَدَقْتَ يَا بَنِي دُلِّ الرَّجُلِ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا فَقَالَ 7 فَتَشُّ عَنْ دِينَارٍ رَازِي السُّكَّةِ تَأْرِيخُهُ سَنَةٌ كَذَا قَدْ انْطَمَسَ مِنْ نِصْفِ إِحْدَى صَفْحَتَيْهِ نَقْشُهُ وَ قُرَاضَةٌ أَمْلِيَّةٌ وَزَنْهَا رُبْعُ دِينَارٍ وَ الْعِلَّةُ فِي تَحْرِيمِهَا أَنَّ صَاحِبَ هَذَا الصُّرَّةِ وَزَنَ فِي شَهْرٍ كَذَا مِنْ سَنَةِ كَذَا عَلَى حَائِكٍ مِنْ جِيرَانِهِ مِنَ الْغَزْلِ مَنَّا وَ رُبْعٌ مِّنْ فَأَتَتْ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةً وَ فِي انْتِهَائِهَا قَيْضٌ لِذَلِكَ الْغَزْلِ سَارِقٌ فَأَخْبَرَ بِهِ الْحَائِكُ صَاحِبَهُ فَكَذَّبَهُ وَ اسْتَرَدَّ مِنْهُ بَدَلَ ذَلِكَ مَنَّا وَ نِصْفَ مَنْ غَزَّلَا أَدَقَّ مِمَّا كَانَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ وَ اتَّخَذَ مِنْ ذَلِكَ ثَوْبًا كَانَ هَذَا الدِّينَارُ مَعَ الْقُرَاضَةِ ثَمَنَهُ فَلَمَّا فَتَحَ رَأْسَ الصُّرَّةِ صَادَفَ رُقْعَةً فِي وَسْطِ الدَّنَانِيرِ بِاسْمِ مَنْ أَخْبَرَ عَنْهُ وَ بِمَقْدَارِهَا عَلَى حَسَبِ مَا قَالَ وَ اسْتَخْرَجَ الدِّينَارَ وَ الْقُرَاضَةَ بِتِلْكَ الْعَلَامَةِ ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَى فَقَالَ الْغُلَامُ هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِنْ

مَحَلَّةٌ كَذَا بِقَمٍّ تَشْتَمِلُ عَلَيَّ خَمْسِينَ دِينَارًا لَا يَحِلُّ لَنَا لِمُسْهَاهَا»

امام عسکری 7 فرمود: فرزندم، راست گفתי اکنون این مرد را رهنمائی کن که کدامش حرامست، کودک فرمود: خودت (احمد بن اسحاق) در میان اینها واریسی کن از یک دینار که سکه ری دارد و تاریخ فلان سال دارد و نقش نصف یک روی آن پاک شده و یک قطعه طلای آملی که به وزن چهار اشرفی است.

سبب حرمتش این است که صاحب اشرفی، در فلان ماه از فلان سال یک من و چارک ریسمان به همسایه جولای خود داده است و مدتی گذشته و آن ریسمان به دزدی رفته است و آن جولای به صاحبش گزارش دزدی را داده و صاحب ریسمان او را تکذیب کرده است و به عوض آن ریسمان، یک من و نیم ریسمان باریکتر از او دریافت کرده است (نخ هر چه باریک تر باشد، گرانتر است) و از آن جامه‌ای بافته که این دینار و آن قطعه طلا، بهای آن است.<sup>۱</sup>

۱. آقای محمد باقر کمره ای، مترجم کتاب کمال الدین شیخ صدوق، می گوید که این روایت از دو جهت اجمال دارد ۱- از جهت آن که صاحب ریسمان، ریسمان خود را به همسایه جولای خود قرض داده بود و یا این که امانت سپرده بوده است و یا این که برای یافتن به او داده است و احکام این ها، از نظر ضمانت فرق دارد. ۲- از جهت این که حکم به تحریم بهای آن جامه بی مورد بوده و یا آن که بیش از وزن دریافت کرده است و یا برای آن که ریسمان بهتری دریافت کرده است و هر صورت از این ها، حکم مخصوص خود دارد... ما در جواب ایشان می گوئیم که ما در صدد اثبات بند بند این روایت نیستیم بلکه در جهت اثبات این هستیم که دلائل و روایات اثبات ولادت امام زمان 7 بسیار است و این روایت هم، یکی از آن روایات است، هر چند به قول مرحوم مامقانی امارات صدق براین روایت حاکم است.

چون (احمد بن اسحاق) سر کیسه را باز کرد در میان آن نوشته‌ای بود که نام صاحب آن دینارها و مقدار آن در آن نوشته بود و آن دینارها با آن قطعه طلا، با همان نشانه، بیرون آمد سپس کیسه دیگری در آورد و آن کودک فرمود این از فلان پسر فلان ساکن فلان محله قم است و در آن پنجاه اشرفی است که دست زدن بدان برای ما روا نیست.

«قَالَ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهَا مِنْ تَمَنٍ حِنْطَةٌ حَافٍ صَاحِبُهَا عَلَيَّ أَكَّارِهِ فِي الْمُقَاسَمَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَبِضَ حِصَّتَهُ مِنْهَا بِكَيْلٍ وَافٍ وَ كَانَ مَا حَصَّ الْأَكَّارَ بِكَيْلٍ بَخْسٍ فَقَالَ مَوْلَانَا صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ احْمِلْهَا بِأَجْمَعِهَا لِتَرُدَّهَا أَوْ تُوصِي بِرَدِّهَا عَلَيَّ أَرْبَابِهَا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْهَا وَ اثْتِنَا بِثَوْبِ الْعَجُوزِ قَالَ أَحْمَدُ وَ كَانَ ذَلِكَ الثَّوْبُ فِي حَقِيبَةٍ لِي فَحَبِيبَةٌ لِي فَحَبِيبَةٌ لِي فَلَمَّا انْصَرَفَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لِيَأْتِيَهُ بِالْثَوْبِ نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ 7 فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ فَقُلْتُ شَوْقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَيَّ لِإِقَاءِ مَوْلَانَا قَالَ وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتُ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا قُلْتُ عَلَيَّ خَالِهَا يَا مَوْلَايَ قَالَ فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمَأَ إِلَيَّ الْعُلَامُ فَقَالَ لِي الْعُلَامُ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ مِنْهَا»

گفت برای چه؟ کودک فرمود: چون بهای گندمی است که صاحبش بر زارع خود در قسمت آن ستم کرده برای آنکه سهم خود را با کیل تمام، برداشته و سهم زارع را با کیل ناتمام داده، مولای ما فرمود: فرزندم، راست گفستی، سپس به احمد بن اسحاق فرمود همه را به صاحبانش برگردان و یا وصیت کن که آن‌ها را به صاحبانش برسانند. (کنایه از این که شاید عمر خودت کفاف ندهد) و ما را در آن حاجتی نیست و جامه آن پیره‌زن را بیاور، احمد گوید آن جامه

در جامه دانی بود که من فراموشش کرده بودم چون احمد بن اسحق برگشت تا آن جامه را بیاورد مولایم ابو محمد به من (عبدالله بن سعد) نظر کرد و فرمود برای چه آمدی؟ عرض کردم احمد بن اسحق مرا به دیدار مولای خود تشویق کرد، فرمود آن مسائلی که می‌خواستی بپرسی چه شد؟ عرض کردم آقا بر حال خود مانده‌اند، فرمود آنها را از نور چشمم بپرس و اشاره به آن کودک کرد، پس آن کودک به من فرمود: هر چه خواهی بپرس.

«فَقُلْتُ لَهُ مَوْلَانَا وَ ابْنُ مَوْلَانَا إِنَّا رُوِينَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص جَعَلَ طَلَّاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ 7 حَتَّى أُرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ أَنْتَ كَيْفَ أَرَاهُ جِئْتَ عَلَيَّ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكَ وَ أوردتِ بَنِيكَ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكَ فَإِنْ كَفَفْتَ عَنِّي غَرْبُكَ وَ إِلَّا طَلَّقْتُكَ وَ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ 9 قَدْ كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَفَاتُهُ»

عرض کردم (سعد بن عبدالله)، ای مولای ما و فرزند مولای ما: ۱- به ما از رسول خدا 9 روایت رسیده است که طلاق زنان خود را به دست امیر المؤمنین 7 وا گذاشت و آن حضرت در روز جنگ جمل به عائشه فرمود: تو در محیط اسلام غبار ستیزه‌انگیزی و فتنه برپا کردی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی، اگر دست از من باز نداری تو را طلاق میدهم؛ - چگونه این امر ممکن است - با آنکه زنان رسول خدا با وفات او از وی جدا و مطلقه شدند؟

«قَالَ مَا الطَّلَاقُ؟ قُلْتُ تَخْلِيَةُ السَّبِيلِ قَالَ فَإِذَا كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ 9 قَدْ خُلِيَتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ فَلِمَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ قُلْتُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ قَالَ كَيْفَ وَ قَدْ خَلَى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ

مَوْلَى عَن مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ 9 حُكْمَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ 7 قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنُ نِسَاءِ النَّبِيِّ 9 فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ هَذَا الشَّرْفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَةِ فَأَيُّتَهُنَّ عَصَتْ اللَّهَ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأَطْلِقِي لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ 1 وَ أَسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمَمَةِ الْمُؤْمِنِينَ 2»

کودک فرمود طلاق چیست؟ گفتیم: آزادی و رهائی در کار خود، فرمود اگر زنان رسول خدا به وفات او

آزاد و رها شدند چرا برای آنها روا نبود که شوهر کنند؟ گفتیم چون خدای تبارک و تعالی شوهر را بر آنها حرام کرده بود، فرمود چگونه است این امر، با آنکه مرگ، راه را برای آنها باز کرده بود؛ عرض کردم پس به من خبرده ای مولای من از آن طلاق‌ی که رسول خدا 9، حکمش را به امیر المؤمنین 7 واگذار کرد. فرمود: خداوند تبارک، شأن زنان پیغمبر را بزرگ کرد و آنها را به شرافت مادری امت مخصوص کرد، رسول خدا 9، فرمود: یا ابا الحسن این

۱. خلیفه اول گفته است که اگر مسلمان‌ها یک بزغاله‌ای که قبلاً به پیامبر 9 می‌دادند (به عنوان وجوهات) و اکنون از من منع نمایند، خون‌شان برای من حلال است، پس اگر کسی بر خلیفه خروج کند چگونه است؟ باید گفت که طبق بیان خودشان، به طریق اولی، خون چنین شخصی هدر است. المحلي، ج 5، ص 273.

۲. ساقط نمودن از منصب، أم المؤمنین در روش خلفاء هم دیده می‌شود. یکی از همسران پیامبر، به نام قتیله که خواهر اشعث بن قیس و معقوده پیامبر 9 بود، وقتی خبر رحلت پیامبر 9 به گوش او رسید، مرتد شد و عکرمه با ازدواج کرد. وقتی این خبر به خلیفه رسید او را از منصب ام المؤمنین ساقط کرد و حقوق او را قطع نمود. چگونه خلیفه دوم می‌تواند این کار را انجام بدهد ولی امیرالمؤمنین 7، نتواند، حتی آنها را تهدید نماید. (ر. ک به سیر أعلام النبلاء، ج 2، ص 260)

شرافت تا وقتی برای آن‌ها باقیست که به طاعت خدا باشند، هر کدام، بعد از من خدا را نافرمانی کردند و بر تو خروج کردند، او را از میان همسرانم، جدا ساز و از رتبه شرافت مادری امت ساقط کن.

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْفَاحِشَةِ الْمُبِينَةِ الَّتِي إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَةَ بِهَا فِي عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ؟ قَالَ الْفَاحِشَةُ الْمُبِينَةُ هِيَ السَّحْقُ دُونَ الزَّوْنِ فَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا زَنَتْ وَ أَقِيمَ عَلَيْهَا الْحَدُّ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ التَّزْوُجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحَدِّ وَإِذَا سَحَقَتْ وَجَبَ عَلَيْهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْيٌ وَ مَنْ قَدَّ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدَّ أَخْزَاهُ وَ مَنْ أَخْزَاهُ فَقَدَّ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَهُ»

۲- بمن خبرده از معنی فاحشه مبینه که چون زن در زمان عده مرتکب شود برای شوهرش رواست که او را از خانه‌اش بیرون کند فرمود مقصود از فاحشه مبینه در اینجا سحقی است، نه زنا زیرا چون زنی زنا کند و حد بر او اقامه شود کسی که می‌خواهد او را تزویج کند برای اقامه حد بر او نباید از او صرف نظر کند ولی اگر مساحقه کرد لازمست سنگسار شود و سنگساری رسوائیست و هر که را خدا دستور رجم او را داده او را رسوا کرده و هر که را رسوا کرد از خود دور کرده و هر که را خدا از خود دور کرد نباید کسی به او نزدیک شود

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ مُوسَى 7 فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى فَإِنَّ فَضْلَهُ الْفَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا كَانَتْ مِنْ إِهَابِ الْمَيْتَةِ فَقَالَ 7 مَنْ قَالَ ذَلِكَ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَ اسْتَجْهَلَهُ فِي نُبُوَّتِهِ لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرُ فِيهَا مِنْ خَطِيئَتَيْنِ إِذَا أَنْ تَكُونَ صَلَاةُ مُوسَى فِيهِمَا جَائِزَةٌ أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ جَائِزَةً جَازَ لَهُ لِنُسُؤِهِمَا فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ وَإِنْ كَانَتْ مُقَدَّسَةً مُطَهَّرَةً

فَلَيْسَتْ بِأَقْدَسَ وَ أَطْهَرَ مِنَ الصَّلَاةِ وَ إِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهِمَا فَقَدْ أُوجِبَ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفِ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ وَ مَا عَلِمَ مَا تَجُوزُ فِيهِ الصَّلَاةُ وَ مَا لَمْ تَجُزْ وَ هَذَا كُفْرٌ»

۳- عرض کردم: یا ابن رسول الله به من خبر ده از دستوری که خدا به پیغمبرش موسی داد که «نعلین خود را بیرون آور زیرا در وادی مقدسی هستی چون فقهای فریقین گمان کردند که از پوست مردار بوده؟ فرمود: هر کس چنین گفته به موسی دروغ، بسته است و او را در مقام نبوت خود نادان شمرده، زیرا از دو حال بیرون نیست یا نماز موسی در آن روا بوده یا نبوده است، اگر نماز موسی در نعلین صحیح بوده، پس جایز است با آن، در بقعه رود (زیرا اگر آن بقعه مقدس نبود که واضحست) و اگر آن بقعه پاک و مقدس بوده، از نماز مقدستر و پاکتر نبوده است و اگر نمازش در آن صحیح نبوده، لازم می‌آید که حضرت موسی حلال و حرام را ندانسته باشد و آنچه را نماز در آن صحیح هست و صحیح نیست نفهمیده باشد و این کفر است.

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهِمَا قَالَ إِنَّ مُوسَى نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَ غَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ وَ كَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ أَي انزِعْ حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتَكَ لِي خَالِصَةً وَ قَلْبِكَ مِنَ الْمَيْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولًا»

عرض کردم مرا از تأویل آن خبر دهید، فرمود: حضرت موسی در وادی

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴ به بعد

مقدس با پروردگار خود، نجوا کرد و گفت : پروردگارا من دوستی خالصانه تو را دارم و هر چه جز تو است از دلم شسته‌ام با آن که خانواده خود را بسیار دوست می‌داشت، خدای تعالی به او فرمود نعلین خود را بیرون آور، یعنی اگر می‌خواهی محبت خالصت، برای من باشد و دلت از محبت دیگران بر کنار باشد محبت خانواده را از دل بیرون کن.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

### جلسه ۲۶-۲۲/۷/۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء  
مقدمه

بررسی دلائل و روایات مربوط به ولادت امام زمان 4 موضوع بحث ما بود. در جلسات قبل، مقداری از روایت شیخ صدوق را که از عبدالله بن سعد اشعری، نقل کرده بود، بیان کردیم و اکنون به باقی روایت می‌پردازیم.

### ادامه روایت بیست و ششم

« قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ تَأْوِيلِ كَهَيْعِصَ قَالَ هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدُهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ 9 وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلَ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ أَنْجَلَى كَرْبُهُ وَ إِذَا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ خَنَّقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ يَا إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَّعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ وَ قَالَ كَهَيْعِصَ فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِتْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ 7 وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ

۱. در مقابل این کلام که «یزید بر حسین 7، ظلم کرد»، به کلام قاضی ابوبکر محمد بن عبد الله ابن العربي المالکی، (م. ۵۴۳) توجه کنید. (ایشان، غیر از ابن عربی عارف معروف اندلسی است). او در کتاب العواصم من القواصم، ص ۲۳۲، می‌گوید که: «ان الحسين قتل بسيف جده لانه

۴- یا ابن رسو الله مرا از تاویل کهیعیص خبر ده، فرمود: این حروف از اخبار غیب است که خدا بنده اش زکریا را به آن مطلع ساخته و سپس برای محمد ۹ نقل کرده و شرحش این است که زکریا ۷ از پروردگار خود خواست که به او اسماء خمسہ طیبہ را بیاموزد، جبرئیل فرود آمد و آن‌ها را به وی آموخت. زکریا چون محمد و علی و فاطمه و حسن : را یاد می‌کرد، اندوهش برطرف می‌شد و گرفتاریش زائل می‌گردید و چون حسین ۷ را یاد می‌کرد گریه گلایش را می‌گرفت و می‌گریست و مبهوت می‌گردید یک

....  
خرج علی امام زمانه (یزید) بعد أن تمت البيعة له و كملت شروط الخلافة باجماع اهل الحل و العقد و لم يظهر منه ما يشينه و يزري به. قال رسول الله ۹ ستكون هنات فمن اراد أن يفرق امر هذه الامة و هي جميع فاضربوه بالسيف كائنا من كان فما خرج عليه احدا الا بتأويل و لاقاتلوه الا بما سمعوا من جده ۹» (امام حسین در حقیقت به شمشیر جدش کشته شد؛ زیرا که بر امام زمانش (یزید) خروج کرد، در حالی که کار بیعت تمام شده بود و شروط خلافت به اجماع اهل حل و عقد در وی جمع گشته بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله گفته بود که هر گاه دیدید کسی اتحاد این امت را می‌خواهد به تفرقه مبدل سازد او را، هر کس باشد، بکشید و همه ی آنان که در قتل امام حسین شرکت جسته بودند این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و اله شنیده بودند و خود اهل تأویل و رأی و اجتهاد بودند و کسی او را نکشت مگر با تأویل همین حدیث که از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می‌شود) ابن العربی، بقدری تندی کرده است که سنی های متعصبی مثل الوسی، او را تخطئه نموده‌اند. آلوسی چندین صفحه در ذیل آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (۲۳، سوره محمد) به این موضوع پرداخته و وی را نفرین کرده است. ج ۲۶، ص ۳۱۷.

روز عرض کرد معبود من! مرا چه می‌شود که چون چهار نفر از خمسہ طیبہ را یاد می‌کنم به یاد آنان از غمهای خود آرام می‌شوم و چون حسین ۷ را یاد می‌کنم چشمم اشک می‌ریزد و ناله‌ام بلند می‌شود. خدای تبارک و تعالی او را از قصه حسین ۷ خبر داد و فرمود: «کهیعیص»، «کاف» نام کربلا است و «هائ» هلاک عترت است و «یا»، یزید علیه اللعنه است که او ظالم بر حسین ۷ است. «عین» عطش حسین ۷ است و «ص» صبر او است.

«فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا لَمْ يَفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُدْبَتُهُ إِلَهِي أ تُفَجِّعُ خَيْرَ خَلْقِكَ بَوْلَدِهِ إِلَهِي أ تَنْزِلُ بَلْوَى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِنِئَانِهِ إِلَهِي أ تَلْبِسُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ ثِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ إِلَهِي أ تَحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتِهِمَا»

چون زکریا این مطلب را شنید نالان و غمگین گردید و تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد و به مردم اجازه ملاقات نداد و در گریه خود، اینگونه نوحه‌خوانی می‌کرد: خدای من: برای بهترین خلق تو به واسطه فرزندش، دل می‌سوزانم. آیا بلای این مصیبت در آستان پیامبر ۹، فرود می‌آید؟ معبود من: آیا جامه این مصیبت را بر قامت علی و فاطمه ۸ خواهی پوشید؟ خدای من: آیا گرفتاری این فاجعه در زندگانی آن‌ها وارد می‌شود؟

«ثُمَّ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ وَ اجْعَلْهُ وَارِثًا وَصِيًّا وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَقْتِنِي بِهِ ثُمَّ فَجَّعْنِي بِهِ كَمَا تَفَجَّعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بَوْلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى وَ فَجَّعَهُ بِهِ وَ كَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ حَمْلُ الْحُسَيْنِ ۷ كَذَلِكَ وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ»

سپس عرض کرد: خدای من، به من فرزندی روزی کن که در پیری چشمم بدو روشن شود و او را وارث و وصی من قرار ده و مقام او را نسبت به من چون مقام حسین 7 قرار بده و چون فرزند را به من عطا کردی، مرا شیفته دوستی او کن و به غم شهادت او گرفتار کن، چنانچه حبیب محمد 9 را به غم فرزندش گرفتار می کنی. خدا یحیی 7 را به او داد و او را به غم شهادت وی گرفتار کرد و دوره حمل یحیی شش ماه بود و ایام حمل حسین 7 هم شش ماه بود و برای او داستان طولانی است.

«قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنَ اخْتِيَارِ إِمَامٍ لِنَفْسِهِمْ قَالَ مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٍ قُلْتُ مُصْلِحٌ قَالَ فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ تَقَعَ خَيْرَتُهُمْ عَلَى الْمُفْسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَخْطُرُ بِبَالِ غَيْرِهِ مِنْ صَلَاحٍ أَوْ فَسَادٍ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَهِيَ الْعِلَّةُ وَأُورِدَهَا لَكَ بِبُرْهَانٍ يَنْقَادُ لَهُ عَقْلُكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ وَ أَيْدَهُمُ بِالْوَحْيِ وَ الْعِصْمَةَ إِذْ هُمْ أَغْلَامُ الْأُمَمِ وَ أَهْدَى إِلَيَّ الْاِخْتِيَارِ مِنْهُمْ مِثْلُ مُوسَى وَ عِيسَى عَ هَلْ يَجُوزُ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِمَا وَ كَمَالِ عِلْمِهِمَا إِذَا هَمَّا بِالْاِخْتِيَارِ أَنْ يَقَعَ خَيْرَتُهُمَا عَلَى الْمُنَافِقِ وَ هَمَّا يَظُنَّانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ قُلْتُ لَا فَقَالَ هَذَا مُوسَى كَلِيمُ اللَّهِ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِ وَ كَمَالِ عِلْمِهِ وَ نَزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ اخْتَارَ مِنْ أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَ وُجُوهِ عَسْكَرِهِ لِمِيقَاتِ رَبِّهِ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمَّنْ لَا يَشْكُ فِي إِيْمَانِهِمْ وَ إِخْلَاصِهِمْ»

۵- عرض کردم به من خبر ده ای مولای من که چرا مردم از انتخاب امام برای خود ممنوع شدند؟ فرمود پیشوای مصلح را انتخاب کنند یا مفسد را؟ عرض کردم مصلح را، فرمود ممکن است اشتباه کنند و به جای مصلح، مفسد

را انتخاب کنند، چون کسی از درون دیگری باخبر نیست که اهل صلاح است و یا فسادجو، گفتیم: بله؛ فرمود: علت همین است و من برای تو برهانی می آورم که عقلت آن را بپذیرد، فرمود: به من بگو رسولانی که خدا آنها را فرستاده است و کتاب به آنها نازل کرده و به وحی و عصمت آنها را تایید کرده که آنها، پیشوایان امم باشند و به حسن انتخاب مانند موسی و عیسی 8 هدایت یافته ترند؛ آیا ممکنست که با وفور عقل و کمال علم در موقع انتخاب شخص منافقی را اختیار کنند به گمان اینکه مؤمن و معتقد است؟ گفتیم نه! فرمود: این موسی کلیم الله است که با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او، هفتاد نفر از اعیان قوم و وجوه لشکر خود را برای میقات پروردگار خویش را انتخاب کرد و در ایمان و اخلاص آنها شکی و تردیدی نداشت.

«فَوَقَعَتْ خَيْرَتُهُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا إِلَى قَوْلِهِ ۱ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ فَلَمَّا وَجَدْنَا اخْتِيَارَ مَنْ قَدْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِلنُّبُوَّةِ واقِعاً عَلَى الْأَفْسَدِ دُونَ الْأَصْلِحِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ الْأَصْلِحُ دُونَ الْأَفْسَدِ عَلِمْنَا أَنْ لَا اخْتِيَارَ إِلَّا لِمَنْ يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ ۲ وَ مَا تَكِنُّ الضَّمَائِرُ وَ تَتَصَرَّفُ عَلَيْهِ السَّرَائِرُ وَ أَنْ لَا خَطَرَ لِاخْتِيَارِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ

۱. در اینجا دو ایه از دو سوره مختلف کنار هم قرار گرفته است، (اعراف و بقره)، لذا یا اشتباه از نسخ و یا از راوی است و یا این اینکه حضرت در مقام اشاره است که به آیات مختلف، استناد می کند.

۲. بنا بر این پیامبر 9، هم در نصب امیرالمومنین، نقشی ندارد و فقط او تکلیف رساندن پیام را دارد (بلغ ما انزل الیک...)

بَعْدَ وَفُوعِ خَيْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى ذَوِي الْفُسَادِ لَمَّا أَرَادُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ<sup>۱</sup>

در حالی که، انتخاب او به یک دسته منافق اصابت کرد خدای عز و جل (در سوره اعراف آیه ۱۵۵) می فرماید: موسی از قوم خود هفتاد مرد برای میقات ما انتخاب کرد تا آنجا که می فرماید (سوره بقره، ۵۵) ما به تو ایمان نیاوریم تا خدا را آشکار ببینیم و صاعقه بواسطه ظلم، آنها را در گرفت. پس وقتی که انتخاب برگزیده خدا - موسی - به افسد اصابت می کند نه اصلح، با اینکه موسی، گمان می برد که او اصلح است نه افسد. پس، انتخاب امام مخصوص کسی است که از ضمایر باخبر است و درون و باطن مردم بر او آشکار است و می دانیم که اختیار مهاجر و انصار هیچ ارزشی ندارد در صورتی که انتخاب پیغمبران بر اهل فساد اصابت می کند با آنکه مقصودشان انتخاب صالح بوده است.

«ثُمَّ قَالَ مَوْلَانَا يَا سَعْدُ وَحِينَ ادَّعَى خَضْمَكَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا [مَا أُخْرَجَ مَعَ نَفْسِهِ مُخْتَارَ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى الْغَارِ إِلَّا عِلْمًا مِنْهُ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّهُ هُوَ الْمُقَدَّدُ أُمُورَ التَّائِيلِ وَالْمُلْتَقَى إِلَيْهِ أَزِمَّةُ الْأُمَّةِ وَعَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فِي لَمَّ الشَّعَثِ وَ سَدَّ

۱. ابن عبد البر در استيعاب (ج ۱، ص ۱۶۹) در شرح حال سالم بن ابی حدیفه می گوید: «وقد روى عن عمر أنه قال: لو كان سالم حياً ما جعلتها شورى. وذلك بعد أن طعن فجعلها شورى وهذا عندى على أنه كان يصدر فيها عن رأيه، والله أعلم.» [بعد از ترور خلیفه دوم و قبل از تعیین شورای شش نفره] عمر می گوید: که اگر سالم زنده بود او را خلیفه می کردم. ابن عبد البر می گوید که از این جمله خلیفه می توان فهمید که تعیین خلیفه، انتخابی است.

الْخَلَلِ وَ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ تَسْرِيبِ الْجُيُوشِ لِفَتْحِ بِلَادِ الْكُفْرِ»

سپس مولایم فرمود: ای سعد، طرف تو مدعی شده است علت آنکه پیغمبر ۹، مختار این امت را با خود به غار برده این است که پس از وی، خلافت از آن بوده است و باید در تأویل از او پیروی شود و زمام امر امت در دست او باشد و او در ایجاد اتحاد و سد خلل و اقامه حدود و بعث قشون و فتح ممالک مورد اعتماد باشد.

«فَكَمَا أَشْفَقَ عَلَى نُبُوتِهِ أَشْفَقَ عَلَى خِلَافَتِهِ إِذْ لَمْ يَكُنْ مِنْ حُكْمِ الْإِسْتِثَارِ وَ التَّوَارِي أَنْ يَرُومَ الْأَهَارِبُ مِنَ الشَّرِّ مُسَاعَدَةً مِنْ غَيْرِهِ إِلَى مَكَانٍ يَسْتَخْفِي فِيهِ وَ إِنَّمَا أَبَاتَ عَلِيًّا عَلَى فِرَاشِهِ لَمَّا لَمْ يَكُنْ يَكْتَرِثُ لَهُ وَ لَمْ يَحْفَلْ بِهِ لِاسْتِنْقَالِهِ إِيَّاهُ وَ عَلِمَهُ أَنَّهُ إِنْ قُتِلَ لَمْ يَتَعَدَّرْ عَلَيْهِ نَصْبُ غَيْرِهِ مَكَانَهُ لِلْخُطُوبِ الَّتِي كَانَ يَصْلُحُ لَهَا»

و چون پیغمبر بر نبوت خود ترسید [لذا هجرت کرد] بر خلافت خود هم ترسید و او را با خود برد، زیرا کسی که در جایی پنهان می شود و یا از کسی فرار می کند قصدش جلب مساعدت دیگران نیست و علی 7 را در بستر خود خوابانید چون به او اعتنایی نداشت و با او همسفر نشد زیرا که بر او سنگینی می کرد و می دانست که اگر او کشته شود شخص دیگری را نصب خواهد کرد که بتواند کارهای او را انجام دهد.

«فَهَلَّا نَقَضَتْ عَلَيْهِ دَعْوَاهُ بِقَوْلِكَ أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ۹ الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً فَجَعَلَ هَذِهِ مَوْقُوفَةً عَلَى أَعْمَارِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ هُمْ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ فِي مَذْهَبِكُمْ فَكَانَ لَا يَجِدُ بَدَأً مِنْ قَوْلِهِ لَكَ بَلَى قُلْتَ فَكَيْفَ تَقُولُ حِينَئِذٍ أَلَيْسَ كَمَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِهِ لِأَبِي بَكْرٍ عِلْمٌ أَنَّهَا مِنْ بَعْدِ أَبِي بَكْرٍ لِعُمَرَ وَ مِنْ بَعْدِ



عَمَرَ لِعُثْمَانَ وَ مِنْ بَعْدِ عُثْمَانَ لِعَلِيٍّ فَكَانَ أَيْضاً لَأَ يَجِدُ بُدْأً مِنْ قَوْلِهِ لَكَ نَعَمْ ثُمَّ كُنْتُ  
تَقُولُ لَهُ فَكَانَ الْوَأَجِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ۙ أَنْ يُخْرِجَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّرْتِيبِ إِلَى  
الْفَارِ وَ يُشْفِقَ عَلَيْهِمْ كَمَا أَشْفَقَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ لَأَ يَسْتَخِفُّ بِقَدْرِ هَوْلَاءِ الثَّلَاثَةِ بِتَرْكِهِ  
إِيَّاهُمْ وَ تَخْصِيصِهِ أَبَا بَكْرٍ وَ إِخْرَاجِهِ مَعَ نَفْسِهِ دُونَهُمْ»

پس چرا در جوابش نگفتی که آیا رسول خدا ۙ بنا به عقیده شما نفرمود:  
دوران خلافت پس از من سی سال است و این سی سال مدت عمر خلفای  
راشدین است و [خصم تو] چاره ای جز تصدیق تو نداشت، آن گاه می گفتی:  
آیا همان گونه که رسول خدا می دانست که خلیفه پس از وی ابو بکر است آیا  
نمی دانست که پس از ابو بکر، عمر و پس از عمر، عثمان و پس از عثمان، علی  
خلیفه خواهند بود؟ و او راهی جز تصدیق تو نداشت، سپس به او می گفتی:  
پس بر رسول خدا ۙ واجب بود که همه آنها را به غار ببرد و بر جان آنها  
بترسد همچنان که بر جان ابو بکر می ترسید و به واسطه ترک آن سه و  
تخصیص ابو بکر به همراهی خود، آنها را خوار نسازد.

«وَلَمَّا قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الصِّدِّيقِ وَالْفَارُوقِ أَسْلَمْنَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لِمَ لَمْ تَقُلْ لَهُ  
بَلْ أَسْلَمْنَا طَمَعاً وَ ذَلِكَ بِأَنَّهَمَا كَانَا يُجَالِسَانِ الْيَهُودَ وَ يَسْتَخْبِرَانِهِمْ عَمَّا كَانُوا  
يَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ وَ فِي سَائِرِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ النَّاطِقَةَ بِالْمَلْحَمِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ  
مِنْ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ ۙ وَ مِنْ عَوَاقِبِ أَمْرِهِ فَكَانَتْ الْيَهُودُ تَذْكُرُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَسْلُطُ عَلَى  
الْعَرَبِ كَمَا كَانَ بُخْتِ تَصَرُّ سُلْطَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَأَ بَدَأَ لَهُ مِنَ الظَّفَرِ بِالْعَرَبِ كَمَا  
ظَفِرٌ بُخْتِ تَصَرُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ غَيْرَ أَنَّهُ كَاذِبٌ فِي دَعْوَاهُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَتِيَا مُحَمَّدًا فَسَاعَدَاهُ  
عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَأَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ بَايَعَاهُ طَمَعاً فِي أَنْ يَنَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ جِهَتِهِ

وَأَيَّةَ بَلَدٍ إِذَا اسْتَقَامَتِ أُمُورُهُ وَ اسْتَبَّتْ أَحْوَالُهُ»

و آن گاه که [خصم] گفت: به من بگو که اسلام صدیق و فاروق آیا به طوع  
و رغبت بوده است یا به اکراه و اجبار؟ چرا به او نگفتی که اسلام آن دو از  
روی طمع بوده است زیرا آن‌ها با یهودیان مجالست داشتند و از آن‌ها در مورد  
پیشگویی های تورات و سایر کتب پیشینیان و داستان محمد ۙ و عواقب کار  
او خبر گرفته بودند که محمد ۙ بر عرب مسلط شود چنانچه بخت نصر بر  
بنی اسرائیل مسلط شد و بناچار محمد ۙ بر عرب پیروز شود چنانچه بخت  
نصر بر بنی اسرائیل پیروز شد و مقصودشان این بود که محمد جنبه سلطنت  
دارد و در دعوی نبوت خود کاذب است. پس به نزد محمد ۙ آمدند و با او  
در ادای شهادت ان لا اله الا الله همراهی کردند و با او بیعت کردند به طمع آن  
که چون کار او استقرار یافت و به مقامی رسید، به هر یک حکومت شهری  
خواهد رسید

«فَلَمَّا آيَسَا مِنْ ذَلِكَ تَلَّثَمَا وَ صَعِدَا الْعُقْبَةَ ۙ مَعَ عِدَّةٍ مِنْ أَمْثَالِهِمَا مِنَ الْمُنَافِقِينَ

۱. جریان عقبه را همه (مانند سیوطی، ابن کثیر، احمد بن حنبل و...) نقل کرده اند هر چند در  
اسامی شرکت کنندگان، با هم اختلاف دارند. شب عقبه، شبی بود که درباره اش آیات ۶۴ به بعد از  
سوره توبه نازل شده است جهت اطلاع به تفاسیر و کتاب‌های مربوطه مراجعه شود. خلاصه آن، این است  
که طبق بعضی از نقل‌ها، گروهی از منافقان، تصمیم گرفتند شتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را  
در بازگشت از جنگ تبوک، در گردنه‌ای رم دهند تا پیامبر کشته شود. رسول خدا، به تصمیم آنان از طریق  
وحی باخبر شد. عمار یاسر و حذیفه از جلو و پشت سر مراقب بودند. به گردنه که رسیدند، منافقان حمله  
کردند. پیامبر، آنان را شناخت و نام‌شان را به حذیفه گفت. حذیفه پرسید: چرا فرمان قتل آنان را نمی‌دهی؟  
حضرت فرمود: نمی‌خواهم بگویند که محمد چون به قدرت رسید، أصحاب خود را کشت. ابن اسحاق و  
دیگران می‌گویند: آن منافقان، دوازده نفر بودند و نام آنان را ذکر می‌کنند که چند تن آن‌ها از بزرگان همین  
.....

عَلَى أَنْ يَقْتُلُوهُ فَدَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى كَيْدَهُمْ وَرَدَّهُمْ بَغِظِهِمْ لَمْ يَسْأَلُوا خَيْرًا كَمَا أَتَى  
 طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرُ عَلِيًّا 7 فَبَايَعَاهُ وَطَمَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يَنَالَ مِنْ جِهَتِهِ وَكَلَامَهُ بَلَدٍ  
 فَلَمَّا أَيْسَأَ نَكَتًا بِيَعْتَهُ وَخَرَجَا عَلَيْهِ فَصَرَخَ اللَّهُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَصْرَعًا أَشْبَاهَهُمَا مِنْ  
 النَّاكِثِينَ»

و چون بعد از تسلط پیغمبر، از رسیدن به این مقصد نومید شدند نقاب بر  
 چهره افکندند و با عده ای از منافقین مانند خود، بالای گردنه رفتند تا پیغمبر را  
 بکشند و خدای عز و جل، کینه آنها را دفع کرد و خشمگین برگشتند و به  
 خیری نرسیدند چنان که طلحه و زبیر به نزد علی 7 آمدند و با او به طمع  
 آنکه هر کدام به حکومت شهری نایل شوند، بیعت کردند و چون مأیوس  
 شدند بیعت خود را شکستند و بر او خروج کردند و خداوند هر یک از آن دو  
 را به سرنوشت بیعت شکنان، به خاک افکند.

«قَالَ سَعْدٌ ثُمَّ قَامَ مَوْلَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَادِي 7 لِلصَّلَاةِ مَعَ الْغُلَامِ  
 فَأَنْصَرَفْتُ عَنْهُمَا وَطَلَبْتُ أَثَرَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَاسْتَقْبَلَنِي بَاكِيًا فَقُلْتُ مَا أَبْطَأَكَ وَ  
 أَبْكَاكَ قَالَ قَدْ فَقَدْتُ الثَّوْبَ الَّذِي سَأَلْتَنِي مَوْلَايَ إِحْضَارَهُ قُلْتُ لِمَا عَلَيْكَ فَأَخْبِرَهُ  
 فَدَخَلَ عَلَيْهِ مُسْرِعًا وَانْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ مُتَبَسِّمًا وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
 فَقُلْتُ مَا الْخَيْرُ قَالَ وَجَدْتُ الثَّوْبَ مَبْسُوطًا تَحْتَ قَدَمِي مَوْلَانَا يُصَلِّي عَلَيْهِ»<sup>۱</sup>

سعد گوید: سپس مولای ما حسن بن علی 7 با آن کودک، برای اقامه

نماز برخاستند و من نیز برگشتم و در جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم و او  
 گریان به استقبال من آمد. گفتم: چرا تأخیر کردی؟ و چرا گریه می کنی؟ گفتم:  
 آن جامه ای را که مولایم فرمود گم کرده ام، گفتم: گناهی بر تو نیست، برو و او  
 را خبر ده، شتابان رفت و خندان برگشت و بر محمد و آل محمد صلوات  
 فرستاد. گفتم: چه خبر؟ گفتم: آن جامه را دیدم که زیر پای مولایم گسترده بود  
 و روی آن نماز می خواند.

ان شاء الله، تتمه روایت را در جلسه آینده، نقل می کنیم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

....→

افراداند. (بر گرفته شده از کتاب تا ظهور، استاد طیبی، ج ۱، ص ۱۶۰. نگا: کتاب السلف و السلفیون، ص ۷۵.  
 ۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴ به بعد

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله  
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

مقدمه

بررسی دلائل اثبات ولادت امام زمان 4 موضوع بحث ما می باشد. در جلسات قبل به روایت مفصل سعد بن عبدالله اشعری، منتهی شدیم. از این روایت تمه ای باقی ماند که آن را نقل می کنیم و سپس اشکالات بر متن و یا سند را بیان می کنیم.

ادامه روایت بیست و ششم

«... قَالَ سَعْدٌ فَحَمِدْنَا اللَّهَ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ وَ جَعَلْنَا نَخْتَلِفُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى مَنْزِلِ مَوْلَانَا أَيَّامًا فَلَا نَرَى الْعُلَمَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْوَدَاعِ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ كَهْلَانٍ مِنْ أَهْلِ بَلَدِنَا وَ انْتَصَبَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِمًا وَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ دَنَتِ الرَّحْلَةُ وَ اشْتَدَّ الْمِحْنَةُ فَنَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى الْمُصْطَفَى جَدِّكَ وَ عَلَى الْمُرْتَضَى أَبِيكَ وَ عَلَى سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمَّكَ وَ عَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَمَّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَلَى الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِهِمَا آبَائِكَ وَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ وَ عَلَى وَلَدِكَ وَ نَرْغَبُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُعَلِّيَ كَعْبِكَ وَ يَكْبِتَ عَدُوَّكَ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا آخِرَ عَهْدِنَا مِنْ لِقَائِكَ»

سعد گوید: خدا را سپاس گفتیم و بعد از آن تا چند روز به منزل مولایمان می رفتیم و آن کودک را نزد او نمی دیدم و چون روز خداحافظی فرا رسید با

احمد بن اسحاق و دو تن از همشهریان خود بر مولایمان وارد شدیم و احمد بن اسحاق در مقابل امام ایستاد و گفت: ای فرزند رسول خدا! هنگام کوچ فرا رسیده و غم فراق، شدت گرفته است، از خدای تعالی مسألت می کنیم که بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیده النساء و بر دو سرور جوانان اهل بهشت، عمویت - امام حسن مجتبی 7 - و پدر بزرگوارت - امام حسین 7 - و پدرانت که ائمه طاهرين هستند درود بفرستد و همچنین بر شما و فرزند شما درود بفرستد و امیدواریم که خدای تعالی شما را برتری دهد و دشمنتان را سرکوب کند و این ملاقات را آخرین دیدار ما قرار ندهد.

«قَالَ فَلَمَّا قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ اسْتَعْبَرَ مَوْلَانَا حَتَّى اسْتَهْلَتْ دُمُوعُهُ وَ تَقَاطَرَتْ عَبْرَاتُهُ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ إِسْحَاقَ لَا تُكَلِّفْ فِي دُعَائِكَ شَطَطًا فَإِنَّكَ مُلَاقِ اللَّهِ تَعَالَى فِي صَدْرِكَ هَذَا، فَخَرَّ أَحْمَدُ مَغْشِيًا عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ وَ بِحُرْمَةِ جَدِّكَ إِلَّا شَرَفْتَنِي بِخِرْقَةٍ أَجْعَلُهَا كَفْنَا فَأَدْخَلَ مَوْلَانَا يَدَهُ تَحْتَ الْبِسَاطِ فَأَخْرَجَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَقَالَ خُذْهَا وَ لَا تُنْفِقْ عَلَى نَفْسِكَ غَيْرَهَا فَإِنَّكَ لَنْ تَعْدَمَ مَا سَأَلْتَ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يُضَيِّعَ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»

چون (احمد بن اسحاق) این کلمات را ادا کرد مولای ما گریست به گونه ای که اشک از دیدگانش جاری شد، سپس فرمود: ای پسر اسحاق! خود را در دعا به تکلف مینداز و درخواست باطلی نکن، که تو در همین سفر به ملاقات خدا خواهی رفت، احمد بیهوش بر زمین افتاد و چون به هوش آمد گفت: شما را به خدا و حرمت جدتان سوگند می دهم که پارچه ای به من عطا فرمائید تا

آن را کفن خود سازم، مولای ما دست به زیر بساط کرد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: آن را بگیر و جز آن را هزینه نخواهی کرد که آنچه را خواستی از دست نخواهی داد (درخواست کفن کرده بودی که آن را هم برایت می فرستم) و خدای تعالی اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

«قَالَ سَعْدٌ فَلَمَّا انْصَرَفْنَا بَعْدَ مُنْصَرَفِنَا مِنْ حَضْرَةِ مَوْلَانَا مِنْ حُلُوانٍ عَلَى ثَلَاثَةِ فَرَاسِخٍ حَمَّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ ثَارَتْ بِهِ عِلَّةٌ صَعْبَةٌ أَيْسَ مِنْ حَيَاتِهِ فِيهَا فَلَمَّا وَرَدْنَا حُلُوانَ وَ نَزَلْنَا فِي بَعْضِ الْخَانَاتِ دَعَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَرَجْلٍ مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ كَانَ قَاطِنًا بِهَا ثُمَّ قَالَ تَفَرَّقُوا عَنِّي هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَ اَتْرُكُونِي وَ حَدِي فَأَنْصَرَفْنَا عَنْهُ وَ رَجَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا إِلَى مَرْقَدِهِ»

سعد گوید: در بازگشت از محضر مولایمان، سه فرسخ مانده به شهر حلوان احمد بن اسحاق تب کرد و بیماری سختی بر وی عارض شد که از ادامه حیات ناامید گردید و چون به حلوان وارد شدیم و در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم، احمد بن اسحاق یکی از همشهریان خود را که در آنجا ساکن بود فراخواند، سپس گفت: امشب از نزدم بیرون بروید و مرا تنها بگذارید، ما از نزد او بیرون آمدیم و هر یک به خوابگاه خود رفتیم.

«قَالَ سَعْدٌ فَلَمَّا حَانَ أَنْ يَنْكَشِفَ اللَّيْلُ عَنِ الصُّبْحِ أَصَابَتْنِي فِكْرَةٌ فَفَتَحْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا بِكَافُورِ الْخَادِمِ خَادِمِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ 7 وَ هُوَ يَقُولُ أَحْسَنَ اللَّهُ بِالْخَيْرِ

۱. معجم البلدان، الحموی، ج ۲، ص ۲۹۰ (حلوان العراق، وهي في آخر حدود السواد مما يلي الجبال من بغداد (يعني در مناطق مرزی کوهستان عراق است) وقيل: إنها سميت بحلوان بن عمران بن الحاف بن قضاة كان بعض الملوك أقطعه إياها فسميت به).

عَزَاكُمْ وَ جَبَرَ بِالْمَحْبُوبِ رَزَيْتَكُمْ قَدْ فَرَعْنَا مِنْ غُسْلِ صَاحِبِكُمْ وَ مِنْ تَكْفِينِهِ فَقُومُوا لِدْفْنِهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ ثُمَّ غَابَ عَنَّا أَعْيُنًا فَاجْتَمَعْنَا عَلَى رَأْسِهِ بِالْبُكَاءِ وَ الْعُويلِ حَتَّى قَضَيْنَا حَقَّهُ وَ فَرَعْنَا مِنْ أَمْرِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ» (پایان روایت)

سعد گوید: نزدیک صبح دستی مرا تکان داد، چشم باز کردم و به ناگاه دیدم کافور خدمتکار ابو محمد 7 است و می گوید: خدا در این مصیبت به شما جزای خیر دهد و مصیبت شما را به نیکی جبران کند. ما از غسل و تکفین دوست شما فارغ شدیم، برخیزید و او را دفن کنید که او نزد مولای شما از همه گرامی تر بود. آن گاه از دیدگان ما نپنهان شد و ما با گریه و ناله بر بالین او حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و از کار دفن او فارغ شدیم. خدای او را رحمت کند.

#### جلالت و شخصیت احمد بن اسحاق

\* جمله ای که خادم امام عسکری در مورد احمد بن اسحاق گفت - فَإِنَّهُ مِنْ أَكْرَمِكُمْ مَحَلًّا عِنْدَ سَيِّدِكُمْ - و فکر نمی کنم که از نزد خودش گفته باشد، شاهد روایی هم دارد. روایاتی وجود دارد که دلالت بر بزرگواری و جلالت احمد بن اسحاق دارد.

یکی از آن روایات، روایتی است که شیخ صدوق نقل کرده است.

«حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْأَبِيُّ الْأَزْدِيُّ الْعَرُوضِيُّ بِمَرْوَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقَمِّيُّ قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴ به بعد

الصَّالِحُ 7 وَرَدَ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ 7 إِلَى جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِخَطِّ يَدِهِ 7 الَّذِي كَانَ تَرَدُّ بِهِ التَّوْقِيعَاتُ عَلَيْهِ وَ فِيهِ وِلْدٌ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُوراً وَ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُوماً فَإِنَّا لَمْ نُنْظَهُرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْوَلِيَّ لَوْلَايَتِهِ أَحْبَبْنَا إِعْلَامَكَ لَيْسَرَكَ اللَّهُ لَهُ مِثْلُ مَا سَرْنَا بِهِ وَ السَّلَامُ<sup>۱</sup>

احمد بن حسن بن اسحاق قمی گوید چون خلف صالح 7 متولد شد از مولایم امام حسن عسکری به جدم احمد بن اسحاق نامه‌ای رسید و به خط خود در آن نوشته بود - همان خطی که توقیعات با آن صادر می‌شد- برای ما فرزندی متولد شده است و باید نزد تو مستور و از مردم پنهان باشد، که ما جز خویشان و دوستان، افراد دیگری را خبردار نمی‌سازیم. خواستیم خبر آن را به تو اعلام کنیم تا خداوند تو را شاد سازد همچنان که ما را شاد ساخت و السلام.

روایت دیگری هم که در جلالت وی نقل شده است، این روایت است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ 7 وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئاً يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُخَلِّ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ 7 وَ لَا يُخَلِّبُهَا إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ يُنْزَلُ الْغَيْثُ وَ بِهِ يُخْرِجُ

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۴

### بَرَكَاتِ الْأَرْضِ»

احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری 7 وارد شدم و می‌خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم. او سخن، آغاز کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق؛ خدای تعالی از زمان آدم 7 زمین را خالی از حجّت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت، به واسطه اوست که بلا را از اهل زمین دفع می‌کند و به خاطر اوست که باران می‌فرستد و برکات زمین را بیرون می‌آورد.

«قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَتَهَضَّ 7 مُسْرِعاً فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَلَى عَاتِقِهِ عَلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ»

گفتم: ای فرزند رسول خدا امام و جانشین پس از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس در حالی که بر شانه‌اش کودکی سه ساله بود - و صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید- برگشت.

«فَقَالَ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى حُجْبِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كَنِيَّةُ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْراً وَ ظُلماً...»<sup>۱</sup>

فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر نزد خدای تعالی و حجتهای او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم، او همانم و هم‌کنیه رسول خدا

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۵

۹ است، کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

### منابع روایت سعد بن عبدالله اشعری

منابع متعددی این روایت را نقل کرده اند که نشان از تلقی قبول چنین روایتی است.

• شیخ صدوق (م. ۳۸۱) در کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴

• محمد بن جریر طبری شیعی (قرن ۴) در دلائل الامامه، ص ۲۷۴ (با سند

دیگری نقل می‌کند) و در کتاب نوادر المعجزات، ص ۱۹۲ هم این روایت را نقل می‌کند.

• طبرسی (م. ۵۸۸) در احتجاج، ج ۲، ص ۴۶۱ (ایشان در مقدمه کتاب می

گویند من اسناد را حذف می‌کنم یا به خاطر شهرت و یا اجماعی بودن و یا اینکه مطابق عقول است مگر روایات تفسیر امام حسن عسکری ۷ را که

تاملی دارند.

• ابن حمزه طوسی (قرن ۶) در الثاقب فی المناقب، ص ۵۸۵

• قطب الدین راوندی (۵۷۳ ق) در الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۸۱

• استرآبادی (م. ۹۴۰) در تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة

الطاهرة، ج ۱، ص ۲۹۹

• دیلمی (م. ۸۴۱) در إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۴۲۱

• بهاء الدین نیلی (م. ۸۰۳) در منتخب الأنوار المضية فی ذکر القائم

الحجّة علیه السلام، ص ۱۴۵

• فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱) در نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین،

ص ۱۱۶

• شیخ حر عاملی (۱۱۰۴) در إثبات الهداء بالنصوص و المعجزات در ۴ جا

(ج ۱، ص ۱۱۵ - ج ۱، ص ۱۹۶ - ج ۳، ص ۶۷۱ - ج ۳، ص ۶۹۸)،<sup>۱</sup> همچنین ایشان

در کتاب هدایة الأئمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج ۷، ص ۲۰۰ و در

وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۷۶ این جریان را نقل کرده است و بر اساس

آن فتوا می‌دهد. در باب «بَابُ أَنَّ الصَّانِعَ إِذَا أَفْسَدَ مَتَاعًا ضَمِنَهُ كَالْغَسَّالِ وَ

الصَّبَّاحِ وَ الْقَصَّارِ وَ الصَّائِغِ وَ الْبَيْطَارِ وَ الدَّلَّالِ وَ نَحْوِهِمْ وَ كَذَا مَا يَتَلَفُ بِأَيْدِيهِمْ إِذَا

فَرَطُوا أَوْ كَانُوا مُتَهَمِينَ فَلَمْ يَحْلِفُوا...» با توجه به همین روایت، فتوا داده می

شود.

• بحرانی (م. ۱۱۰۷) در حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار ،:

ج ۵، ص ۲۱۲ و ۲۲۵ و در تبصرة الولی ص ۹۳ و در تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳

و در مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر در سه جا (ج ۸، ص ۴۵، ۴۹، ۱۵۹)

• بحرانی اصفهانی (قرن ۱۲) در عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من

۱. ایشان در آخر کتاب، سه قصه در مورد خودش دارد، حتما این سه قصه را بخوانید. ایشان مورد توجه اهل بیت بوده است. علاوه بر مرجعیت و مراجعات، تالیفات زیادی داشته است که علت آن را در همان قصه های آخر کتابش، نقل کرده است.

الآيات و الأخبار و الأقوال (عوامل مربوط به امام حسین 7، ص ۱۰۷)  
• مجلسی (م. ۱۱۱۰) در بحار الانوار در ج ۱۳، ص ۶۵ و ج ۳۸، ص ۸۸ و  
ج ۵۳، ص ۷۵ و ج ۱۰۴، ص ۱۸۵

مرحوم مجلسی، تعلیقه مهمی بر این روایت دارد. ایشان می فرماید:

«أقول قال النجاشی بعد توثیق سعد و الحکم بجلالته لقی مولانا أبا محمد 7  
و رأیت بعض أصحابنا یضعفون لقاءه لأبی محمد 7 و یقولون هذه حکایة  
موضوعة علیه. أقول الصدوق أعرف بصدق الأخبار و الوثوق علیها من ذلك  
البعض الذی لا یعرف حاله و رد الأخبار التي تشهد متونها بصحتها بمحض الظن و  
الوهم مع إدراك سعد زمانه و إمكان ملاقة سعد له 7 إذ كان وفاته بعد وفاته  
7 بأربعین سنة تقریبا لیس إلا للإزراء بالأخبار و عدم الوثوق بالأخبار و  
التقصیر فی معرفة شأن الأئمة الأطهار إذ وجدنا أن الأخبار المشتملة علی  
المعجزات الغریبة إذا وصل إليهم فهم إما یقدحون فیها أو فی رويها بل لیس جرم  
أكثر المقدوحین من أصحاب الرجال إلا نقل مثل تلك الأخبار»<sup>۱</sup>

نجاشی بعد از توثیق سعد بن عبد الله و حکم به جلالت او می گوید: «وی،  
حضرت امام حسن عسکری 7 را دیده است. بعضی از علما را دیدم که  
ملاقات سعد و امام را تضعیف می کردند و می گفتند این حکایت را ساخته اند و  
به او نسبت داده اند». ولی من (علامه مجلسی) می گویم: شیخ صدوق به صحت  
اخبار و اطمینان به آنها - از عده ای که نجاشی به آنها اشاره کرده و ناشناخته

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۲، ص: ۸۹

اند - دانایتر می باشد. زیرا نمی توان، اخباری را که متن آن ها، گواهی به  
صحت آن می دهد، به مجرد گمان و توهم، مردود دانست، به خصوص که سعد  
بن عبد الله، زمان امام حسن عسکری 7 را درک کرده و امکان دارد که آن  
حضرت را دیده باشد، زیرا او تقریبا چهل سال بعد از شهادت امام حسن  
عسکری 7، از دنیا رفته است.

این کار، به منظور پائین آوردن مقام اخیار و عدم وثوق به اخبار و ناشی از  
کمی معرفت در حق ائمه اطهار : است، زیرا ما دیده ایم که وقتی، اخباری  
که مشتمل بر معجزات غریبه است، به دست عده ای می رسد، یا خود آن اخبار  
را مورد انتقاد قرار می دهند و یا از روایان آن عیبجوئی می کنند. بلکه من  
می گویم جرم اکثر روایانی که به آنها نسبت قدح و عیب داده اند، چیزی جز  
نقل این گونه اخبار نیست.

نتیجه بحث: مرحوم مجلسی این روایت را قبول می کند.

• العروسی الحویزی (م. ۱۱۱۲) در تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۱ و ۳۷۱  
• صافی در منتخب الاثر، ج ۳، ص (ایشان، انصافا عالمانه ورود به  
روایت می نماید و اشکالات را پاسخ می دهد)

• قندوزی در ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۱۹

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله  
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

مقدمه

بحث ما درباره ادله اثبات ولادت امام زمان 4 می باشد. در جلسات قبل، روایت سعد بن عبدالله اشعری را که شیخ صدوق در کمال الدین نقل کرده بود، بیان کردیم و سپس در مقام جواب به شبهات و اشکالات وارده به این روایت بر آمدیم.

بیان اشکال

مهمترین اشکالی که در مورد روایت مذکور، بیان شده است، این است که تاریخ وفات احمد بن اسحاق با جریانی که در روایت سعد بن عبدالله اشعری، ذکر شده است، تناسب ندارد، طبق این روایت، احمد بن اسحاق، در مسیر بازگشت به ایران - زمان حیات امام عسکری 7 - از دنیا رفته و حال آن که حیات احمد بن اسحاق بعد از شهادت امام عسکری 7 بوده است و حتی، بعضی نسبت به این مسأله ادعای تواتر کرده و به همین جهت، روایت را موضوع می دانند.

جواب اشکال:

۱- تتمه ای که در روایت شیخ صدوق - جریان وفات احمد بن اسحاق در مسیر بازگشت به ایران در زمان حیات امام عسکری 7 - آمده و سبب بروز چنین اشکالی گشته است، در بعضی از نقل ها، مثل دلائل الامامه رستم طبری،

ذکر نگردیده است، پس عدم نقل تتمه روایت در چنین منابعی، می تواند اشکال را مرتفع نماید.

۲- آیا عدم تطبیق بخشی از تتمه، باعث طرح همه روایت می شود؟ آیا نمی توان در چنین مواردی قائل به تفکیک شد؟ مرحوم خوئی در مبانی تکملة المنهاج، مبنای تفکیک را آورده است. یعنی اگر ما قسمتی از روایت را - به هر دلیلی - نپذیرفتیم ولی، عبارت های دیگر روایت، قابل قبول است، در حجیت روایت قائل به تفکیک می شویم و آن قسمت ها را قبول می کنیم و عدم پذیرش قسمتی از آن، باعث طرح همه روایت نمی شود.

۳- احتمال دارد احمد بن اسحاقی که در زمان غیبت امام زمان 7 - بعد از شهادت امام عسکری 7 - در قید حیات بوده، غیر از احمد بن اسحاق قمی است که در روایت می باشد.

شاهد بر جواب از اشکال سوم

شاهد بر این مدعا - احمد بن اسحاق قمی در روایت با احمد بن اسحاق موجود در زمان غیبت امام زمان 7، فرق دارد - روایاتی است که مرحوم خوئی نقل کرده است. در روایات منقول از مرحوم خوئی - جز یک روایت - تصریح به احمد بن اسحاق قمی نشده است که این امر، متفاوت بودن دو احمد بن اسحاق را تقویت می کند. اما روایاتی که در آنها تصریح به قمی بودن احمد بن اسحاق نشده است.

۱. اجود التقريرات ۱: ۹۴ - المستند فی العروة الوثقی، ج ۲۱، ص ۱۳۵.



اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَغَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا بِشَاكٍ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ... قَالَ فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَبَكَى ثُمَّ قَالَ (عثمان بن سعید) سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ (حمیری) لَهُ أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ 7 فَقَالَ أَى وَاللَّهِ وَرَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا وَ أَوْماً بِيَدِهِ...»<sup>۱</sup>

عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: من با عثمان بن سعید عمروی سفیر امام زمان 7 در خانه احمد بن اسحاق، جمع بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد تا از عثمان بن سعید راجع به جانشین امام عسکری، بپرسم. من به عثمان بن سعید - سفیر امام زمان - گفتم: می خواهم سؤالی مطرح کنم. سؤال من در اثر شک و تردید نیست... در این موقع عثمان بن سعید به سجده افتاد و گریان شد. بعد از آن گفت: سؤال خود را مطرح کن و آنچه حاجت داری بپرس. من گفتم: «تو خودت جانشین امام حسن عسکری 7 را دیده ای؟». گفت: آری بخدا. موقعی که او را دیدم گردن او تا این حد رشد کرده بود.

\* اگر احمد بن اسحاقی، همانی باشد که به زبان حمیری امام زمان 7 را در حال حیات امام عسکری 7 دیده باشد، چنین سوال چه معنایی دارد؟ زیرا او حداقل امام را دو دفعه - در یک جلسه خصوصی و دیگری در جلسه اشعری -

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۰

دیده است، پس چه معنا دارد که از حیات امام 7، سوال نماید، بنابراین محتمل است که این دو احمد با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

دوم:

«و مِنْهُمْ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ جَمَاعَةٌ خَرَجَ التَّوْقِيعُ فِي مَدْحِهِمْ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِيَّ قَالَ كُنْتُ وَ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِالْعَسْكَرِ فَوَرَدَ عَلَيْنَا رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ الرَّجُلِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيُّ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَمْزَةَ بْنِ الْيَسَعِ ثَقَاتٌ»<sup>۱</sup>

در سامرا بودیم (احمد بن اسحاق و جمعی) که شخصی از طرف و ناحیه امام زمان 4 رسید و فرمود: احمد بن اسحاق و همراهان، ثقه هستند. در این روایت هم تصریح به قمی بودن احمد بن اسحاق نشده است. (احمد بن اسحاقی رازی همزمان با اسحاق قمی بوده است که او هم ثقه بوده است.)

سوم:

«كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَلْخِيُّ إِلَيَّ يَذْكُرُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ الثُّمِّيِّ أَنَّ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ كَتَبَ إِلَيْهِ يَسْتَأْذِنُهُ فِي الْحَجِّ فَأَذِنَ لَهُ وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِشُوبٍ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ نَعَى إِلَيَّ نَفْسِي فَأَنْصَرَفَ مِنَ الْحَجِّ فَمَاتَ بِحُلْوَانَ»<sup>۲</sup>

شیخ کشی در رجال خود آورده است که ابو عبد الله بلخی نامه ای به من

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص: ۳۶۳

۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص: ۳۰۶

نوشت و از حسین بن روح نام برده و نوشته بود که احمد بن اسحاق قمی نامه‌ای به او نوشت و اجازه رفتن به حج خواست. حسین بن روح از جانب امام 7 به وی اجازه داد و پارچه‌ای هم برای او فرستاد، احمد بن اسحاق وقتی آن را دید گفت: این خبر مرگ من است، اتفاقاً هنگام بازگشت از سفر حج، در حلوان درگذشت

در این روایت هم تصریح به قمی بودن احمد بن اسحاق نشده است.

#### چهارم:

«و أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون عن محمد بن همام عن عبد الله بن جعفر قال: حججنا في بعض السنين بعد مضي أبي محمد 7 فدخلت علي أحمد بن إسحاق بمدينة السلام فرأيت أبا عمرو عنده فقلت إن هذا الشيخ وأشرت إلى أحمد بن إسحاق وهو عندنا الثقة المرضي حدثنا فيك بكيت و كيت و اقتصصت عليه ما تقدم يعني ما ذكرناه عنه من فضل أبي عمرو و محله و قلت أنت الآن من لا يشك في قوله و صدقه فأسألك بحق الله و بحق الإمامين اللذين وثقاك هل رأيت ابن أبي محمد الذي هو صاحب الزمان فبكي ثم قال علي أن لا تخبر بذلك أحدا و أنا حي قلت نعم قال قد رأيت 7 و عنقه هكذا يريد أنها أغلظ الرقاب حسنا و تماما قلت فالاسم قال قد نهيتم عن هذا.»<sup>1</sup>

در این روایت هم تصریح به قمی بودن احمد بن اسحاق نشده است.

نتیجه: از مجموع این روایات استفاده می شود، احمد بن اسحاقی وجود

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵

داشته که نزد امام زمان 7، دارای جایگاه و مقام بوده است ولی حتما نمی توان گفت که همان احمد بن اسحاق قمی می باشد.

البته در یک روایت، تصریح به قمی بودن احمد بن اسحاق شده است. روایتی که رجال کشی نقل می کند:

«قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْقَاسِمِ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقُمِّيُّ الْأَبِيُّ أَبُو عَلِيٍّ، قَالَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الصَّلْتِ الْقُمِّيُّ إِلَى الدَّارِ كِتَابًا ذَكَرَ فِيهِ قِصَّةَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُمِّيِّ وَ صُحْبَتِهِ، وَ أَنَّهُ يُرِيدُ الْحَجَّ وَ اخْتِاجَ إِلَى أَلْفِ دِينَارٍ، فَإِنْ رَأَى سَيِّدِي أَنْ يَأْمُرَ بِإِقْرَاضِهِ إِيَّاهُ وَ يَسْتَرْجِعَ مِنْهُ فِي الْبَلَدِ إِذَا انْصَرَفْنَا فَأَفْعَلْ! فَوَقَّعَ 7 هِيَ لَهُ مِنَّا صِلَةٌ، وَ إِذَا رَجَعَ فَلَهُ عِنْدَنَا سِوَاهَا، وَ كَانَ أَحْمَدُ لِيُصَغِّفَهُ لَأَ يَطْمَعُ نَفْسُهُ فِي أَنْ يَبْلُغَ الْكُوفَةَ، وَ فِي هَذِهِ مِنَ الدَّلَالَةِ رِجَالٌ»<sup>1</sup>

\* در این روایت هم می توان گفت - جدای از اشکالات سندی - که چه بسا سهو قلم بوده است، ضمن اینکه، آیا احتمال نیست که مراد از «دار» در اِلَى الدَّارِ، باشد شخصی غیر از امام زمان 7 (یعنی امام حسن عسکری 7) باشد. چنانچه جلد دوم جامع الروات اردبیلی، القاب و عناوین و اسمهایی را برای ائمه 7، ذکر می کند که می تواند مراد از «دار»، امام حسن عسکری 7، باشد. بنابراین، به نظر می رسد، فرمایش مرحوم تستری که می فرماید: روایات متواتر داریم که بعد از حیات عسکری 7، احمد بن اسحاق قمی، بوده است، صحیح نباشد؛ زیرا اولاً چنین روایاتی، متواتر نمی باشد (۳- ۴- روایت)، ثانیاً:

۱. رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال؛ النص؛ ص ۵۵۶

این روایات صراحت در قمی بودن احمد بن اسحاق ندارد. (یعنی استفاده اتحاد این دو نمی‌شود)

۴- (جواب چهارم از اشکال): محتمل است که احمد بن اسحاق در روایت سعد اشعری، غیر از احمد بن اسحاق معروف باشد که برای ما مجهول می‌باشد. (در قم، افراد متعددی به نام احمد بن اسحاق بودند)

#### نتیجه کلی:

چهار جواب از اشکال، علی سبیل منع الخلو، پذیرفته است، هر چند پذیرش همه آن‌ها هم اشکالی ندارد. حال اگر کسی هیچ کدام از اشکال‌ها را نپذیرفت، باید ثابت کند که وفات احمد بعد از شهادت امام عسکری 7 است (چون مرحوم تستری، ادعای تواتر کرده است) و اگر به فرض هم، چنین قولی از طرف ایشان پذیرفته شد، قول دیگری هم در مقابل آن است که نمی‌توان، بی دلیل آن را رد کرد. (ما حتی در وفیات ائمه ،: اختلاف در اقوال داریم تا چه برسد به افراد دیگر)

#### کلام صاحب منتخب الاثر

آقای صافی «دامت برکاته» صاحب کتاب ارزشمند منتخب الاثر، اشکالات بر این روایت را بیان و سپس در مقام جواب بر می‌آید و انصافاً قوی و محققانه وارد شده است.

«الثانی عشر: [بقاء أحمد بعد العسکری 7 أمر قطعی اتّفاقی]

اشتمال حدیث سعد بن عبد الله علی موت أحمد بن إسحاق فی حیاة

العسکری 7، و بعثه 7 خادمه المسمی بکافور لتجهیزه، مع أن بقاء أحمد بعده 7 أمر قطعی اتّفاقی...»

بیان دوازدهمین اشکال:

روایت سعد بن عبدالله اشعری، وفات احمد بن اسحاق را مربوط به زمان حیات امام عسکری 7 می‌داند و طبق این روایت، کافور خادم امام عسکری، مراسم غسل و کفن احمد بن اسحاق را انجام می‌دهد. در حالی که [در نظر مستشکل] احمد بن اسحاق تا پس از شهادت امام عسکری 7، در قید حیات بوده است و این امر مورد اتفاق و قطعی می‌باشد.

أقول: هذا أقوى ما تشبّث به لإثبات جعل الحديث، و لا ننكر استصعاب الجواب عنه لو كان أحمد بن إسحاق المذكور في هذا الحديث هو أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري الحی بعد وفاة مولانا أبي محمد 7

(آقای صافی) می‌گوید: این اشکال، قوی‌ترین شبهه‌ای است که برای جعلی بودن حدیث، به آن تمسک کرده‌اند. و اگر احمد بن اسحاق در روایت، همان احمد بن اسحاقی باشد که بعد از شهادت امام عسکری 7، در قید حیات بوده است، جواب از این اشکال، بسیار مشکل است.

أما لو احتملنا أنه غيره يرتفع الإشكال، و لا دليل على كونهما واحدا و إن لم يكن دليل على كونهما متعدّدا لو لم نقل بأنّ نفس هذا الحديث دليل على التعدّد، سيّما بعد ما كان مخرجه الصدوق الذي قد سمعت أنه كان عارفا بالرجال سيّما مثل أحمد بن إسحاق الأشعري المعاصر لأبيه و لا ريب أنه لو لم يكن عارفا بأحوال الرجال كان عارفا بمثله، يعرفه معرفة تامّة، و هو مع ذلك أخرج هذا

الحديث محتجاً به في كتاب مثل «كمال الدين».

ولی اگر احتمال بدهیم که احمد بن اسحاق در روایت، غیر از آن، احمد بن اسحاق معروف است، چنین اشکالی برطرف می شود. البته، دلیلی هم بر یکی بودن این دو نمی باشد ضمن اینکه، دلیلی بر تعدد این دو هم نمی باشد، [البته] به شرطی که قائل نشویم که خود این حدیث، دلالت بر تعدد دارد، [شاهد دیگر بر تعدد این است که] از طرفی، مرحوم صدوق که عارف به رجال بوده و آشنا به شخصیت هایی مثل احمد بن اسحاق، که معاصر پدرش بوده، چنین روایتی را در کتاب خود آورده است و اگر [به فرض] مرحوم صدوق عارف به رجال نبود، لااقل، احمد بن اسحاق معاصر با پدرش را می شناخته است و با این حال چنین حدیثی را در کتابش آورده است.

«فلو كان أحمد بن إسحاق المذكور فيه هو هذا الذي توفى في عصر الغيبة الصغرى دون عصر الإمام العسكري عليه السلام، كيف لم يتفطن به؟ لا يجوز ذلك ولا قبله، فيدور الأمر بين أن نقول: بعدم تفطن مثل الصدوق - قدس سره - بهذا الأمر القطعي الاتفاقي المشهور والمعروف الذي لا يخفى على مثله، أو أن نقول: بدس هذا الحديث في كماله وأنه لم يخرج فيه وزاد عليه بعض الوضاعين كله أو ذيله الذي لم يخرج صاحب «الدلائل»، أو أن نقول: بتعدد المسمى بأحمد بن إسحاق، والمتعين الثالث كما لا يخفى، ومجهولية حال المذكور في حديث سعد لا يدل على ضعفه، بل يستظهر منه أن الصدوق كان

يعرفه بأنه كان خير أهل البلد. و الحمد لله على الهداية.»<sup>۱</sup>

پس اگر احمد بن اسحاق مذکور در روایت، همانی باشد که در عصر غیبت وفات نموده است - نه در زمان امام عسکری 7 - چگونه، شیخ صدوق متوجه این مسأله نبوده است؟ و ما این را نمی پذیریم. پس دوران امر بین چند چیز است: ۱- عدم توجه شیخ صدوق به این مسأله مشهور ۲- وارد کردن این حدیث توسط وضاعین در کتاب کمال الدین ۳- تعدد احمد بن اسحاق (احمد در روایت مجهول است و غیر از احمد بن اسحاق معروف است. امر اول<sup>۲</sup> و دوم غیر قابل قبول است بنابراین متعین همان امر سوم (تعدد احمد بن اسحاق) می باشد و مجهول بودن احمد بن اسحاق در روایت، دلالت بر ضعف روایت نمی باشد بلکه روشن است که شیخ صدوق، بهترین شخصی است که ایشان را می شناخته است.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. صافی، منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۷۶

۲. مثل این است که مورخ معاصر نداند، امام خمینی چه وقت رحلت کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله  
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

مقدمه

موضوع بحث ما، راجع به ادله و روایاتی بود که دلالت بر ولادت امام زمان 7 داشت. آخرین روایتی که در این مورد، ذکر شد، روایت سعد بن عبدالله اشعری بود. متن روایت به همراه توضیحات لازم بیان شد و سپس منابعی که این روایت را نقل کرده بودند، متعرض شدیم و گفتیم که به این حدیث، توجه شده است. محور بعدی، بررسی سندى روایت است. دو طریق برای روایت سعد بن عبدالله اشعری بیان شده است. طریق اول را شیخ صدوق و طریق دوم را طبرى شیعی، بیان کرده است و ما هر دو طریق را بیان می‌کنیم.

روایت سعد بن عبدالله اشعری به سند شیخ صدوق

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالْكَرْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ قَالَ...»<sup>۱</sup>

۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴ (مرحوم صدوق با پنج واسطه روایت را از سعد اشعری نقل می‌کند)

روایت سعد بن عبدالله اشعری به سند محمد بن جریر بن رستم طبرى  
«وَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الْبَاقِي بْنُ يَزْدَادَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبِرْزَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقُرَاطِيُّ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ مُسْتَهْلًا رَجَبِ سَنَةِ سَبْعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ الْقُمِيِّ، قَالَ...»<sup>۱</sup>

بر این روایت اشکالات سندى و متنى بسیاری از طرف بزرگان، وارد شده است<sup>۲</sup> که می‌توان گفت بیش از ۱۲ اشکال می‌باشد. در اینجا به بیان مرحوم خوئی در مورد شخصیت احمد بن اسحاق می‌پردازیم.

بیان مرحوم خوئی

«أحمد بن إسحاق بن عبد الله بن سعد = أحمد بن إسحاق بن سعد = أحمد بن إسحاق القمي»

«قال النجاشي: أحمد بن إسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالك بن الأحموص الأشعري، أبو علي القمي وكان وافد القميين، وروى عن أبي جعفر الثاني، وأبي الحسن 8 وكان خاصة أبي محمد 7...» (نجاشی می‌گوید: نماینده قمی‌ها بود و از امام جواد و امام هادی 8، روایت نقل کرده و از خواص امام عسکری 7، بوده است. ایشان طبق بیان ابو الحسن علی بن عبد الواحد و احمد

۱. طبرى شیعی، دلائل الإمامة ص ۵۰۶ (ثعالبی ۱۱۰ سال بعد از اتفاق افتادن این جریان، قصه را برای بزاز نقل می‌کند، ضمنا طبرى با سه واسطه روایت را از سعد اشعری نقل می‌کند)  
۲. در کتاب تا ظهور، اثر نجم الدین طبرى، جلد اول، فصل هفتم و هشتم، تحقیقی تحت عنوان کاوشی در خبر سعد بن عبدالله اشعری قم، صورت گرفته است، حتما مراجعه فرمایید.

بن الحسين صاحب كتاب هائي مانند: علل الصوم - كبير - مسائل الرجال لأبي الحسن الثالث 7 (امام هادی) بوده است.

وقال الشيخ: أحمد بن إسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالك بن الأحموص الأشعري أبو علي: كبير القدر، وكان من خواص أبي محمد 7 ورأى صاحب الزمان 7 وهو شيخ القميين ووافدهم. (شيخ طوسي می گوید: احمد بن اسحاق قمی دارای منزلت عظیمی است و از خواص امام عسکری 7 می باشد و همچنین امام زمان 7 را دیده و از بزرگان قمی و نماینده آنان است.)

\* جریان احمد بن اسحاق که موفق به دیدار امام زمان 7 شده است - طبق بیان شیخ طوسی - اشاره به کدام قصه است؟ آیا مقصود، همین جریان سعد بن عبدالله اشعری است که روایت آن را بیان کردیم (روایت بیست و ششم) و یا جریان رویت امام زمان، مربوط به واقعه دیگری است که در روایت شیخ صدوق، بیان شده است. روایت اینگونه است:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ 7 وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُخَلِّ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ 7 وَلَا يُخَلِّيهَا إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَبِهِ يُنْزَلُ الْغَيْثُ وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَسَنَهَضَ 7 مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أُنْبَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ فَقَالَ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْ لَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ

عَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا إِنَّهُ سَمِي رَسُولِ اللَّهِ 9 وَكَتَيْبُهُ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ 7 وَمَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ وَاللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنْ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَقَّعَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرْجِهِ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ فَهَلْ مِنْ عِلْمَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي فَطَوَّقَ الْغُلَامُ 7 بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ فَصِيحٍ فَقَالَ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبْ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَخَرَجْتُ مَسْرُورًا فَرِحًا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظَّمَ سُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيَّ فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَّةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَذِي الْقُرْنَيْنِ فَقَالَ طُولُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ قَالَ أَيْ وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَلَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَهْدَهُ لَوْلَا يَتَنَا وَكُتِبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانُ وَآيِدُهُ بَرُوحٌ مِنْهُ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَآكْتُمُهُ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا عَدْلًا فِي عِلِّيِّينَ ١

١. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ٢، ص ٣٨٥ (قسمتی از این روایت در جلسه ٢٧ / ٩٢) هم، بیان شده است. اما ترجمه روایت:

احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری 7 وارد شدم و می خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم. او سخن، آغاز کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق؛ خدای تعالی از زمان آدم 7 زمین را خالی از حجّت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت، به واسطه اوست که بلا را از اهل زمین دفع می کند و به خاطر اوست که باران می فرستد و برکات زمین را بیرون می آورد. گفتم: ای فرزند رسول خدا امام و جانشین پس از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس در حالی که

ادامه بیان مرحوم خوئی در مورد احمد بن اسحاق قمی

«... وعده الشیخ فی رجاله فی أصحاب الجواد 7 وفی أصحاب أبی محمد

العسکری 7 قائلا: أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعری، قمی ثقة» (همچنین

شیخ طوسی او را ثقه معرفی کرده است)

• «... وقال الکشی: أحمد بن إسحاق التمی، وكان صالحا وأیوب ابن نوح، قال

حمدویه: حدثنا محمد بن علی بن القاسم التمی، قال: حدثنی أحمد ابن الحسین

القمی الآبى أبو علی، قال: كتب محمد بن أحمد بن الصلت التمی إلى الدار کتابا

ذكر فيه قصة أحمد بن إسحاق التمی وصحبه، وأنه یرید الحج، واحتاج إلى ألف

....

بر شانه‌اش کودکی سه ساله بود - و صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید - برگشت. فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر نزد خدای تعالی و حجت‌های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم، او همنام و هم‌کنیه رسول خدا 9 است، کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است، او غیبی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی‌یابد مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعاء به تعجیل فرج موفق سازد. احمد بن اسحاق گوید: گفتیم: ای مولای من آیا نشانه‌ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ آن کودک به زبان عربی فصیح به سخن درآمد و فرمود: أنا بقیة الله فی أرضه و المنتقم من أعدائه؛ ای احمد بن اسحاق! پس از مشاهده جستجوی نشانه مکن! احمد بن اسحاق گوید: من شاد و خرم بیرون آمدم و فردای آن روز به نزد امام عسکری 7 بازگشتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! شادی من به واسطه منتی که بر من نهادید بسیار است، بفرمائید آن سنتی که از خضر و ذوالقرنین دارد چیست؟ فرمود: ای احمد! غیبت طولانی، گفتیم: ای فرزند رسول خدا! آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟ فرمود: به خدا سوگند چنین است تا به گونه‌ای که اکثر معتقدین به او بازگردند و باقی نماند مگر کسی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاهشته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد. ای احمد بن اسحاق! این امری از امر الهی و سری از سر ربوبی و غیبی از غیب پروردگار است، آنچه به تو عطا کردم بگیر و پنهان کن و از شاکرین باش تا فردا با ما در علّیین باشی.

دینار، فإن رأى سیدی أن یأمر بإقراضه إیاه، ویسترجع منه فی البلسد، إذا انصرف

فأفعل؟ فوق 7 هی له منا صلة وإذا رجع فله عندنا سواها وكان أحمد لضعفه

لا یطمع نفسه فی أن یربلغ الکوفة»

و کشی می گوید: احمد بن اسحاق قمی، ثقه است و ایشان از اباصلت

قمی نقل می کند که به امام زمان 7، نامه ای نوشتم و قصه احمد بن اسحاق

قمی را در آن نامه برای امام 7، بازگو کردم و اینکه او همراه ما می باشد و

می خواهد به حج برود و احتیاج به هزار دینار دارد، آیا نظر شما این است که

این مبلغ را به او قرض بدهم و سپس هنگام برگشت، از او بگیرم؟ امام

زمان 7، در جواب نامه نوشت: این مبلغ را به او بپرداز که آن، هدیه ما برای

او می باشد [ امام عهده دار قرض او می شود] و هنگام رجوع احمد بن

اسحاق قمی، دوباره هم برای او می فرستیم. احمد بن اسحاق قمی، به خاطر

کسالتی که داشت، باور نمی کرد که به کوفه هم برسد.

• «... جعفر بن معروف الکشی، قال: كتب أبو عبد الله البلخی إلى یذکر عن

الحسین بن روح التمی: إن أحمد بن إسحاق كتب إليه یستأذنه فی الحج، فأذن له،

وبعث إليه بثوب، فقال: أحمد بن إسحاق نعی إلى نفسی، فانصرف من الحج

ومات بحلولان. أحمد بن إسحاق بن سعد التمی، عاش بعد وفاة أبی محمد 7

شیخ کشی در رجال خود آورده است که ابو عبد الله بلخی نامه‌ای به من

نوشت و از حسین بن روح نام برده و نوشته بود که احمد بن اسحاق قمی

نامه‌ای به او نوشت و اجازه رفتن به حج خواست. حسین بن روح از جانب

امام 7 به وی اجازه داد و پارچه‌ای هم برای او فرستاد، احمد بن اسحاق

وقتی آن را دید گفت: این خبر مرگ من است، اتفاقا هنگام بازگشت از سفر حج، در حلوان درگذشت

• «محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن محمد بن عيسى، عن أبي محمد الرازي، قال: كنت أنا وأحمد بن أبي عبد الله البرقي بالعسکر، فورد علينا رسول من الرجل فقال لنا: الغائب العليل ثقة، وأيوب بن نوح، وإبراهيم بن محمد الهمداني، وأحمد بن حمزة وأحمد بن إسحاق ثقات جميعا»  
محمد رازی گوید که من و احمد بن عبدالله برقی در سامراء بودیم که یکی از طرف امام زمان 7 بر ما وارد شد و گفت که غائب مریض و... احمد بن اسحاق، هگی از ثقات هستند.)

«أقول: تدل على بقاء أحمد بن إسحاق إلى ما بعد العسکری عليه السلام، مضافا إلى ما ذكره الكشي عدة روايات، منها»

مرحوم خوئی می گوید، این روایات دلالت دارد که احمد بن اسحاق بعد از شهادت امام عسکری 7، در قید حیات بوده است، علاوه بر این روایات، روایاتی است که کشی در رجال خود ذکر می کند. مانند:

• «ما رواه محمد بن يعقوب عن محمد بن عبد الله و محمد بن يحيى جميعا، عن عبد الله بن جعفر الحميري قال: اجتمعت أنا والشيخ أبو عمرو ; عند أحمد بن إسحاق فغزني أحمد بن إسحاق أن أسأله عن الخلف، فقلت له: يا أبا عمرو إني أريد أن أسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد أن أسألك عنه قال: سل حاجتك، فقلت له: أنت رأيت الخلف من بعد أبي محمد 7 فقال: إي والله. و رواه الشيخ في كتاب الغيبة، في السفراء الممدوحين، عن جماعة، عن أبي القاسم

جعفر بن محمد بن قولويه، وأبي غالب الزراري، وأبي محمد التلعكبري، كلهم عن محمد بن يعقوب الكليني مثله.

حمیری گوید: من با عثمان بن سعید عمرو- سفیر امام زمان 7- در خانه احمد بن اسحاق، جمع بودیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد تا از جانشین امام عسکری، پرسیم. من به عثمان بن سعید - سفیر امام زمان - گفتم: می خواهم سؤالی مطرح کنم. سؤال من در اثر شک و تردید نیست، عثمان بن سعید گفت: سؤال خود را مطرح کن و آنچه حاجت داری پرس. من گفتم: «تو خودت جانشین امام حسن عسکری 7 را دیده‌ای؟» گفت: آری به خدا و مثل این روایت را شیخ طوسی از جماعتی و آنها از کلینی نقل کرده‌اند.

«وروى أيضا عن جماعة، عن أبي محمد هارون، عن محمد بن همام، عن عبد الله بن جعفر، قال: حججنا في بعض السنين بعد مضي أبي محمد 7 فدخلت على أحمد بن إسحاق بمدينة السلام، فرأيت أبا عمرو عنده، فقلت: إن هذا الشيخ - وأشرت إلى أحمد بن إسحاق - وهو عندنا الثقة المرضي حدثنا فيك بکیت وکیت»<sup>۱</sup>

عبدالله بن جعفر می گوید که ما در بعضی از سال‌ها بعد از شهادت امام عسکری 7، حج به جا می آوردیم. در یکی از این سفرها بر احمد بن اسحاق در شهر بغداد، وارد شدیم. من در نزد او، اباعمر و - سفیر امام زمان - را یافتیم، پس به اباعمر و گفتم: این شیخ - اشاره به احمد بن اسحاق نمودم - در نزد ما

۱. معجم رجال الحديث، خوئی، ج ۲، ص ۵۲ - ۵۵



ثقه است و در مورد شما برای ما، فلان جریان را نقل کرده است.

نتیجه: مفاد پنج روایتی که از مرحوم خوئی نقل کردیم این بود که احمد بن اسحاق، بعد از شهادت امام عسکری 7، در قید حیات بوده است و از طرفی مهمترین اشکالی که در مورد روایت سعد بن عبدالله اشعری بیان شده، این است که تاریخ وفات احمد بن اسحاق با جریانی که در روایت سعد بن عبدالله اشعری، ذکر شده است، تناسب ندارد، طبق روایت سعد بن عبدالله، احمد بن اسحاق، در مسیر بازگشت به ایران - زمان حیات امام عسکری 7 - از دنیا رفته و حال آن که حیات احمد بن اسحاق بعد از شهادت امام عسکری 7 بوده است.

#### بیان قاموس الرجال

و أما قول الفهرست: «و رأى صاحب الزمان 7 فهو أيضا غير محقق، لأنَّ محمد بن أبي عبد الله الكوفي جمع (كما في الإكمال) عدد من آه 7 و لم يذكره فيهم»<sup>۱</sup>

آقای تستری می فرماید: و اما قول شیخ طوسی در فهرست - احمد بن اسحاق، امام زمان 7 را دیده است - غیر محققانه است، زیرا محمد بن ابی عبدالله کوفی (مثل شیخ در کمال الدین) نام کسانی، که امام زمان 7 را دیده اند، جمع آوری کرده است ولی نام احمد بن اسحاق در زمره چنین افرادی نمی باشد.

۱. با تمام احترامی که برای آقای تستری قائل هستیم، ولی چنین بیانی از ایشان، متین نمی باشد و دلیل هم، قابل قبول نمی باشد

و إن استند الفهرست إلى خبر طويل رواه الإكمال في ذهاب هذا مع سعد إلى العسکری 7 لسؤال له عن مسائل الناصبی الذي ألزمه بما لا يستطيع الجواب، و رؤيتهما الحجّة 7 فهو خبر موضوع، كما يأتي في سعد، لتضمّن الخبر أنّ هذا مات في رجوعه في زمان العسکری 7 مع أنّه خلاف الأخبار المتواترة في بقاءه بعده؛ و صرّح به الكشّي في ما تقدّم و الشيخ في غيبته في ما مرّ. نعم وثقه الحجّة 7»<sup>۱</sup>

هرچند مستند شیخ طوسی در فهرست جهت مشاهده احمد بن اسحاق، امام زمان 7 را، روایت مفصل کمال الدین است، ولی خبرش موضوع است. زیرا طبق روایت سعد بن عبدالله اشعری، احمد بن اسحاق هنگام بازگشت در زمان امام عسکری 7، رحلت کرده است در حالی که اخبار متواتر وجود دارد که احمد بن اسحاق بعد از شهادت امام عسکری 7، در قید حیات بوده است و کشی و شیخ طوسی هم در الغیبه، تصریح به این جریان دارند. البته! امام زمان 7، احمد بن اسحاق را توثیق کرده است. و آخر دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. تستری، قاموس الرجال ج ۱، ص ۳۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله  
الطاهرين سيما امام زماننا روحى وارواح من سواه لثراب مقدمه الفداء

## مقدمه

بحث راجع به اشکالاتی بود که از طرف بعضی از بزرگان، بر روایت سعد اشعری وارد شده است. این روایت بین قبول و رد است، جمعی مثل شیخ صدوق، مجلسی اول و ثانی، مرحوم مازندرانی (صاحب منتهی المقال) و از معاصرین مثل مامقانی و آیت الله صافی و... روایت را می پذیرند و شبهات وارده را هم جواب می دهند. در مقابل، بعضی هم مثل شهید ثانی، مرحوم خوئی و تستری در پی اشکالات وارده بر روایت، آن را رد می کنند. بعضی مثل شهید ثانی تعبیرشان در مورد روایت این است که امارات موضوعه بودن آن، روشن است و بعضی مثل تستری، موضوع بودن را تصدیق می کنند. اکنون دلیل موضوع بودن روایت را از منظر این بزرگان بررسی می کنیم.

## بیان قاموس الرجال تستری

مرحوم تستری در شرح حال سعد بن عبدالله اشعری که راوی جریان است، از عظمت یاد می کند. ضمناً کلام بعضی از بزرگان - که از سعد به بزرگی و جلالت نام می برند- را هم می آورد. مرحوم تستری می فرماید: نجاشی، ابتدا سعد بن عبد الله را توثیق و تجلیل می کند و درباره وی می گوید: او با مولایمان ابو محمد 7 دیدار کرده است. و سپس تشکیک می کند و می گوید:

«رأيت بعض أصحابنا يضعفون لقاءه لأبي محمد 7 و يقولون: هذه حكاية موضوعة عليه<sup>۲</sup>» فأشار إلى خبر طويل رواه الإكمال في باب ذكر من شاهد القائم 7»

(بعضی از دوستانم را دیدم که دیدار سعد را با ابو محمد 7 تضعیف می کردند و می گفتند، این ماجرا، ساختگی و غیرواقعی است.) پس این قول نجاشی - انکار ملاقات و موضوعه بودن روایت - اشاره به روایت مفصلی است که شیخ صدوق در کمال الدین<sup>۳</sup> نقل می کند.

مرحوم تستری در ادامه می فرماید:

## اشکال اول:

«و يوضح وضعه اشماله على وفات أحمد بن إسحاق بعد منصرفه من عند العسكري 7 و بعثه بطريق المعجزة كافور الخادم من سر من رأى إلى حلوان عند سعد لتجهيز أحمد، مع أن بقاء أحمد بعد العسكري 7 مقطوع، كما تقدّم في عنوانه.»

(و چیزی که موضوع بودن این روایت را روشن می کند این است که طبق این روایت احمد بن اسحاق، در مسیر بازگشت به ایران - زمان حیات امام عسکری 7 - از دنیا رفته و حال آن که حیات احمد بن اسحاق بعد از شهادت

۱. ظاهراً این غضائری است که هم بحث ایشان بوده است.

۲. نه اینکه روایت را جعل کرده باشد چون اگر متهم به جعل باشد، دیگر تقه نمی باشد.

۳. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۵۴

امام عسکری 7، قطعی بوده است.)

ما جواب از این اشکال را بطور مفصل در دو جلسه قبل (جلسه نوزدهم)<sup>۱</sup> بیان کردیم و دیگر نیازی به تکرار نمی باشد. مرحوم تستری، سپس اشکال دوم را بیان می کند:

اشکال دوم:

«و اشتمل علی أنّ العسکری 7 کان یکتب، و الحجّة 7 کان یمنعه عن الكتابة فیلهیه برمانه من ذهب، مع أنّ فی الأخبار الصحیحة أنّ صاحب هذا الأمر لا یلهو و لا یلعب<sup>۲</sup>»

(در حدیث مذکور، حضرت حجت 7، مانع از نوشتن پدرش می شد. امام عسکری 7 او را با پرتاب توپ طلائی، مشغول می کرد؛ با این که در اخبار صحیحه وارد شده است که امام معصوم 7، اهل لهو و لعب نمی باشد.)<sup>۳</sup>

۱. ر. ک به جلسه نوزدهم، تاریخ ۹۲/۷/۲۸

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۱۱ (عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ صَغِيرٌ وَمَعَهُ عَنَّا مَكِّيَّةٌ وَهُوَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِي لِرَبِّكَ فَآخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7 وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ بَأْبِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ) صفوان جمال گوید: از امام صادق 7 در باره صاحب امر امامت پرسیدم، فرمود: صاحب این امر، اهل لهو و لعب نمی باشد. آن گاه موسی بن جعفر که کودک بود و بزغاله ای مکی همراه داشت و به او می گفت «پروردگارت را سجده کن» وارد شد، امام صادق 7 او را در آغوش کشید و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که بازی و بیهوده گری نکند.

۳. من از شخصیتی مثل ایشان، تعجب می کنم که این حدیث متین را به خاطر اشکالاتی که دون شأن وی است، جعلی می داند.

اشکال سوم :

«و تضمّن تفسیر «کهیعض» بکربلاء و قضایاها، مع أنّ الأخبار الصحیحة فسّرتّه بغير ذلك<sup>۱</sup>»

در این روایت، «کهیعض» را به قضایای کربلا تفسیر نموده اند، با اینکه اخبار صحیحه «کهیعض» را به غیر از این، تفسیر کرده اند.

اشکال چهارم:

و أيضا سنده منکر، فالصدوق إنّما یروی عن أبیه و ابن الولید عن سعد، و قد رأیت أنّ الوسائط بینہ و بین سعد فی ذاک الخبر خمس، أربع منهم الأحمدون الثلاثة، و محمّد الکرمانی لم یذکروا فی الرجال، و محمد بن بحر ذکر بالغلوّ و الارتفاع.

(و همچنین سند روایت سعد بن عبدالله اشعری، غیر مألوف و نامأنوس است، زیرا صدوق، هنگام نقل روایت از سعد از طریق پدرش و ابن ولید، نقل می کند [یک واسطه]، ولی در این روایت، واسطه های بین شیخ صدوق و سعد، پنج واسطه است. و محمد کرمانی در روایت، نامش در کتب رجالی نیامده و محمد بن بحر هم، به غلو و ارتفاع منسوب است.)

۱. ما حتی یک روایت صحیح بر خلاف چنین تفسیری نداریم، هرچند تفسیرهای دیگری داریم، این شاء الله بیان می کنیم.

### اشکال پنجم:

و أيضا لو كان ذاك الخبر صحيحا لم يقول مثل شيخ الطائفة ١ في سعد: «عاصر العسكری 7 و لم اعلم أنه روى عنه»؟ (و اگر این خبر صحیح بود چرا شیخ طوسی می فرماید: سعد بن عبدالله، معاصر امام عسکری 7 است، ولی من سراغ ندارم که ملاقاتی بین ایشان و امام عسکری 7، صورت گرفته باشد)

### اشکال ششم:

و المفهوم من تعبير النجاشي «يضعفون لقاءه لأبي محمد 7 و يقولون الخ» أن القائلين بوضع الخبر جمع، لا نفر<sup>٢</sup>»  
از تعبير نجاشي «يضعفون لقاءه لأبي محمد 7...» فهمیده می شود که قائلین به وضع خبر، جمعی هستند و یک نفر نمی باشد.

### جواب از اشکال چهارم

اشکال چهارم این بود که « و أيضا سنده منکر، فالصدوق إنما يروى عن أبيه و ابن الوليد عن سعد...»

مرحوم صدوق بیش از ۳۰۰ کتاب و مرحوم پدرش هم، ۲۰۰ کتاب دارد. ایشان در کجا فرموده است که روایات سعد را فقط از والد بزرگوارش و ابن

۱. إن شاء الله خواهیم گفت که رجال شیخ از رده خارج است. یک سری یادداشت های شیخ است که اشتباهات آن هم، تصحیح نشده است.

۲. قاموس الرجال، تستری، ج ۵، ص ۶۰

وليد، نقل می کند. مرحوم صدوق در کتاب فقیه می فرماید:

«كل ما كان في هذا الكتاب عن سعد بن عبدالله الاشعري فقط رويته عن أبي و عن محمد بن الحسن»

از این عبارت استفاده می شود که در این کتاب فقط سند روایتش، اینگونه است در حالیکه شما - مرحوم تستری - آن را به کتب دیگر صدوق هم تعمیم داده اید و قیاس می کنید و سپس می فرمایید که روایت موضوع است. چرا شما طریق روایت این کتاب را به کتب دیگر هم، سرایت می دهید؟

آیا واقعا شیخ صدوق، روایت با سند غیر مألوف می آورد؟ اگر کسی بخواهد سندی را برای این روایت مفصل، جعل کند، سندی را جعل نمی کند که با اسناد صدوق، تطابق نداشته باشد. بنده قائلم که چنین سندی، دال بر صحت حدیث می تواند باشد نه اینکه دال بر جعل حدیث باشد.

### جواب از اشکال در بیان منتخب الاثر

آیت الله صافی ; مولف کتاب منتخب الاثر، از اشکال چهارم جواب می دهد. البته، ایشان، اشکال را از کتاب الاخبار الدخيلة مرحوم تستری جواب می دهد. زمانی که ایشان در کلام مرحوم تستری مناقشه کردند آقای تستری در قید حیات بودند. آقای صافی، ابتدا اشکال را مطرح کرده و سپس جواب می دهند.

«قال صاحب كتاب الأخبار الدخيلة - دام بقاءه - تعليقا على هذا الحديث: كما أن متنه يشهد بعدم صحته، كذلك سنده، فإن الصدوق إنما يروى عن سعد بتوسط أبيه أو شيخه ابن الوليد، كما يعلم من مشيخة فقيهه، و الخبر تضمن أربع وسائط منكرين، و من الغريب أن صاحب الكتاب المعروف بالدلائل رواه بثلاث

وسائط مع آنه یروی کالشیخ عن الصدوق بواسطه» (آقای صافی می فرماید: جناب تستری در تعلیقه خود بر این حدیث می فرماید: سند روایت مثل متن آن، شاهد بر عدم صحت روایت است، زیرا شیخ صدوق، هنگام نقل روایت از سعد از طریق پدرش و ابن ولید، نقل می کند [یک واسطه]، ولی در این روایت، واسطه های بین شیخ صدوق و سعد، چهار واسطه است...)

آقای صافی در ابتدا بحث مفصلی در مورد رجال روایت می نمایند که ما این شاء الله در مراحل بعدی از آن صحبت می کنیم، فعلا خلاصه کلام ایشان را در مورد جواب از اشکال بیان می کنیم.

«و خلاصة الكلام: لنا ادعاء القطع بأن الصدوق - رحمه الله - كان عارفا بحال هؤلاء الرجال و صدقهم، و إن اهل ذكرهم فيما بأيدينا من كتب الرجال و لم يصل حالهم بالإجمال أو التفصيل إلى مؤلفي المعاجم و الرجال، و لا يصدر من مثله الاعتماد على حدیث لم يعرف رجاله بالصدق و الأمانة، و لم يطمئن بصدقهم في نقلهم هذا الحدیث بالقرائن التي توجب الاطمئنان.»

ما یقین داریم که شیخ صدوق، عارف به رجال و صداقت روایان حدیث بوده است، گرچه نام چنین روایانی در کتب رجالی ذکر نشده و شرح احوالات شان، به دست صاحب معاجم نرسیده است. زیرا شیخ صدوق، حدیثی که رجال ناشناخته دارد و اطمینان به صداقت روایان آن ندارد در کتاب خود نمی آورد. [کسی که به دعای امام زمان 7، به دنیا آید و در زمان غیبت صغری آن حضرت، زندگی کند،

آوردن روایتی که برایش مجهول باشد، دون شأنش می باشد.]

آقای صافی در قسمتی دیگر از کلام خود، می فرمایند:

«...فأقول: أمّا تضمّن الخبر أربع وسائط فليس كذلك، بل هو متضمّن لخمس وسائط، و أمّا كونهم منكرين فقد عرفت ما فيه و أمّا كون تضمّن الخبر أربع أو خمس وسائط شاهدا لعدم صحّة سنده مع أنّ الصدوق قد روى عنه بواسطه واحدة»

(اولا: روایت شیخ صدوق پنج واسطه - نه چهار واسطه طبق بیان مرحوم تستری - دارد، ثانيا: جواب این شبهه هم که؛ روایت دارای رجال ناشناخته است، داده شد. ثالثا: اینکه، گفته شود که شیخ صدوق، فقط با یک واسطه از سعد بن عبدالله اشعری، نقل روایت می کند ولی در این روایت با چهار واسطه نقل شده است، پس روایت صحیح نمی باشد، اینگونه جواب می دهیم:

«ففيه: أنّ الاستشهاد بذلك غريب، فإنّه كما يمكن أن يروى عن سعد بواسطه شيخ واحد يمكن أن يروى عنه بواسطه رجال متعدّدين متعاصرين، فكما يجوز أن يروى المعاصر عن المعاصر بغير واسطه يجوز أن يروى عنه بواسطه رجال متعاصرين»<sup>۱</sup>

(چنین استدلالی از جناب تستری، عجیب است، زیرا ممکن است که شیخ صدوق، گاهی به یک واسطه و گاهی به چند واسطه نقل کند، مثل اینکه معاصری از معاصر خویش، با چند واسطه، مطلبی را نقل نماید.)

۱. در این جا مناسب می دانم مثالی را عرض کنم: مرحوم والد ؛، جزء لجنه استفتائات آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی ؛ بودند. ایشان طبق نقل کتاب «حدیث خوبان»، مطلبی را از آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی ؛، به واسطه مرحوم آیت الله خوئی ؛ نقل می کنند، با اینکه خودشان، ۱۵ سال از ملازمین حضرت بوده اند.

«و ما أظنّ به أبداً أنّه يريد أن يتّهم الصدوق-قدس سره- بجعل السند و وضع الحديث-العياذ باللّٰه-أو يزيد أن يتّهمه بأنّه لم يفهم ما يلزم من كثرة الوسائط بينه و بين سعد بن عبد الله و قلّتها و أنّ ذلك قد ينجرّ إلى تعارض إسناده بعض الروايات مع بعض، فروى عن سعد بواسطة خمسة أو أربعة رجال غير متعاصرين مختلفين فى الطبقة و هو الذى يروى عنه بواسطة شيخ واحد أفتري أنّه لم يدرك ذلك، أو أنّه لم ير فى هذا السند و سائر أسناده إلى سعد تعارضاً و تهاقفاً؟»

و من گمان نمی کنم که مرحوم تستری - از نقل چنین اشکالی - بخواهد مرحوم صدوق را به جعل سند یا حدیث، متهم کند و یا اینکه بگوید، شیخ صدوق، متوجه کثرت واسطه‌ها نبوده است و با اینکه همیشه از سعد با یک واسطه نقل می کرده، در این روایت با چند واسطه نقل کرده است و همین امر، موجب تعارض شده است. [این سند با سندهای دیگر شیخ صدوق که از سعد نقل کرده است تعارض دارد.]

«بل هذا يدلّ على أنّه كان عارفاً بأحوال هذه الرجال الوسائط فى هذا السند بينه و بين سعد بن عبد الله»<sup>۱</sup>

بلکه، چنین امری، دلالت دارد بر اینکه، شیخ صدوق عارف به رجال واسطه در این حدیث بین خودش و بین سعد بن عبدالله اشعری، بوده است. إن شاء الله در جلسه بعد باقی مطالب را بیان می نمایم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱. صافی، منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۳۲